

جنایت و مکافات

ناصر مهاجر

وحشت‌آفرینان و مرگ‌آوران، در آستانه‌ی بیست سالگی‌ی "جمهوری اسلامی" شان بیش از پیش به تبہکاری آلوده شده‌اند و ایران را وحشت‌کده‌ی دگراندیشان و دگرخواهان ساخته‌اند. اوج موج‌های پی‌درپی مرگ‌آفرینی و وحشت‌پراکنی‌شان در آبان و آذر ۱۳۷۷ بود. در این ماه‌های رویندگی و روشنائی، خشک‌مغزان و شب‌پرستان، شش تن از نگهداران آتش مقاومت سیاسی و فرهنگی در برابر استبداد دینی را از پای انداختند؛ چون گذشته به وحشیانه‌ترین شکل‌ها و روش‌ها. برخلاف گذشته اما این بار وحشت پراکنی‌شان کارگر نیافتاد و وحشیگری‌شان در سیاهی‌ی شب گم‌نگشت و صدائی در گلو فرو نشکست. و صدا، صدا، صدا، صداهائی که از این سو و آن سوی بلند شد و بلندتر شد، سرانجام چنان بانگی یافت که وحشت در دل وحشت‌آفرینان و مرگ‌آوران انداخت و آنها را به واپس‌نشینی‌هائی واداشت. چرا و چگونه؟ به بازسازی داستان جنایت‌ها می‌پردازیم و بازشناسی زمینه‌های کشتار پنج دگراندیش و بررسی فرضیه‌های موجود درباره این آخرین موج وحشت‌آفرین؛ در فضای سیاسی-اجتماعی‌ی تازه‌ای که در ایران به وجود آمده و دگرگونی‌هایی که در پهنه داخلی و خارجی صورت گرفته و مکافات برایشان به بار آورده.

مصیبت

در آغاز خبر کشته شدن پروانه و داریوش فروهر را می‌دهند. آنها را در خانه‌شان کشته‌اند. شماره ۲۴ کوچه شهید مرادزاده، خیابان هدایت، تهران. روز و ساعت این کشتار را هنوز به درستی نمی‌دانیم. می‌گویند که "این جنایت بعد از ساعت ۱۹.۳۰ دقیقه روز یک‌شنبه اول آذر ۱۳۷۷ روی داده

است. (۱) اما نادرستی گزارش "خبرگزاری جمهوری اسلامی" خیلی زود فاش می‌شود. از سوی بستگان و هم‌زمان پروانه و داریوش فروهر که به محض آگاهی از این جنایت هولناک، خبرگزاری‌های خارجی را آگاه می‌کنند که کشتار این دو مبارز دلیر و پیگیر "نهضت ملی" میان هشت و نیم شب سی‌آبان و هشت و نیم صبح اول‌آذر روی داده، یعنی در فاصله میان آخرین دیدار آن‌ها با دوستانشان و اولین تلفن‌های صبحگاهی دوستانشان به آن‌ها. (۲)

ناگفته‌مانده‌ها، ناروشنی‌ها و ناراستی‌های آن "گزارش" را نیز آن هم‌زمان و بستگان آشکار می‌نمایند. پس از اینکه "گزارش" به شکل یکسانی در روزنامه‌های ایران آمد:

"... خبرنگار ما از محل وقوع جنایت گزارش داد: شاهدان عینی معتقدند قاتل یا قاتلان، با داریوش فروهر و همسرش آشنا بوده‌اند؛ چرا که با جعبه شیرینی و دسته گل وارد خانه شده‌اند. به گفته شاهدان عینی راز قتل هنگامی فاش شد که عصر یکشنبه، چند تن که از قبل دعوت داشته‌اند زنگ در خانه فروهر را به صدا در می‌آوردند و چون در را باز نمی‌کنند، مشکوک می‌شوند و یکی از مهمانان از دیوار خانه وارد حیاط می‌شود و در را باز می‌کند و هنگامی که مهمانان وارد خانه می‌شوند، صحنه جنایت را می‌بینند. به گفته شاهدان، قاتل یا قاتلان، داریوش فروهر را در دفتر کارش در طبقه بالای ساختمان با سه ضربه کارد بر سینه کشته و روی یک میبل قرار داده‌اند. در طبقه‌ی پائین هم همسرش را با دو ضربه کارد بر سینه‌اش کشته و او را هم روی میبل نشانده‌اند" (۳)

از "شاهدان عینی"ی که گفته می‌شود "قاتل یا قاتلان" را "با جعبه شیرینی و دسته گل" دیده‌اند، خبری در دست نیست. وجود خارجی دارند؟ نمی‌دانیم. اما می‌دانیم کسی که "جعبه شیرینی و دسته گل" در دست داشت، از دوستان نزدیک پروانه و داریوش فروهر است که با شنیدن خبر هولناک، شیرینی و دسته گل را به زمین می‌کوبد و دم در خانه‌ی شماره ۲۴ کوچه شهید مرادزاده به هقهق می‌افتد. ۴-؛ حدود ساعت شش شب یکشنبه اول آذر، و کمی پس از اینکه یکی از "مهمانان از دیوار خانه وارد حیاط می‌شود... صحنه جنایت را می‌بیند" و از پا افتاده، خبر جنایت را به گوش دیگران می‌رساند، و به گوش نیروهای انتظامی؛ و به گوش چند تنی از بستگان و نزدیکان جانباختگان؛ از جمله به دکتر بهروز برومند که چند و چون جنایت را با شهادت به یکی از رادیوهای فارسی زبان برون مرزی باز می‌گوید:

"معاینه پزشکی فروهر را به عمل آوردم؛ اما یارای آن را نیافتم که پیکر پروانه فروهر را معاینه کنم. نتیجه معاینه من و معاینه پزشک قانونی این است:

با هر دو پیش از کشتن بدرفتاری بسیار شده است. ضربه‌های کارد وقتی وارد شده‌اند که هر دو به حالت فلج درآمده بودند. نخست آنها را به حالت فلج درآورده و سپس سلاخی‌شان کرده‌اند. به هر یک از آنها دست کم ۱۵ ضربه کارد وارد شده است. هر دو در طبقه بالا بوده‌اند. نخست پروانه را در حضور شوهرش کشته‌اند و سپس او را که هنوز زنده بوده است به طبقه پائین آورده و سلاخی کرده‌اند." (۵)

دکتر برومند این واقعیت را نیز فاش می‌کند که نیروهای انتظامی و مامورینی که از سوی وزارت اطلاعات به محل وقوع جنایت فرستاده می‌شوند، بی‌درنگ همه، همه‌ی دوستان و بستگان ماتم‌گرفته فروهرها را که حالا در گوشه‌ای از حیاط خانه وارفته‌اند، از آنجا بیرون می‌کنند و حیاط و خانه را به تصرف خود درمی‌آورند. اعتراض و التماس نزدیک‌ترین خویشان قربانیان هم که از هر گوشه شهر به این خانه سرازیر شده‌اند، به جایی نمی‌رسد. حدود نیمه‌شب اما می‌گذارند مادر و خواهر پروانه و برادر داریوش فروهر و چند تنی دیگر از نزدیک‌ترین کسان به خون خفتگان وارد حیاط خانه شوند و نه حتا وارد ساختمان. همین. و گر نه تا ده روز پس از این رویداد، یعنی تا سه‌شنبه دهم آذر، خانه در تصرف ماموران انتظامی و امنیتی حکومت می‌ماند. این را آرش، فرزند پروانه و داریوش فروهر گواهی داده است.

"با آنکه ما از مقامات قضائی حکم تحویل خانه را گرفته بودیم، ماموران امنیتی به این حکم اعتنا نکردند و تا کارشان تمام نشد ما را به داخل خانه راه ندادند. وقتی آنها رفتند و ما به داخل خانه وارد شدیم، آنجا را مانند یک زباله‌دان آشفته یافتیم. همه جا را زیر و رو کرده و تمام پرونده‌ها و یادداشت‌ها و اوراق و اسناد خصوصی پدرم را با خود برده بودند. از جمله دفتری را که پدرم خاطرات خود را در آن می‌نوشت." (۶).

اینکه بستگان و دوستان پروانه و داریوش فروهر سکوت و بی‌خبری پیشه نمی‌کنند، صدایشان را بلند می‌کنند و آن را به گوش دیگران می‌رسانند، ثمربخش است. اولین ثمره‌اش این است که "گزارش جنایت" تغییر می‌کند و "تدقیق" می‌شود.

"گزارش" تازه طوری تنظیم شده که با پیش‌آمدهای تازه می‌خواند و می‌تواند بسته به سیر رویدادهائی که دیگر به سختی پیش‌بینی‌پذیر است، کش و قوس یابد. بدین ترتیب "قاتل یا قاتلان" را از زیر علامت سؤال خارج می‌کنند و یک "گروه چهار پنج نفره" را وارد صحنه می‌کنند. از این پس انگیزه جنایت است که به زیر علامت سؤال می‌رود. آن هم به طور کلی؛ چه به طور ضمنی پیشنهاد می‌کنند دلیل این جنایت سیاسی‌ست و سرچشمه‌اش مسائل بین‌المللی. گزارششان را روزنامه همشهری چاپ می‌کند. در روز سه‌شنبه سوم آذر:

"دو روز پس از جنایت هولناک خیابان هدایت تهران که طی آن یکی از چهره‌های سیاسی نیم قرن اخیر و همسرش با ضربات کارد چندین ناشناس به قتل رسیدند، هنوز سرخ‌ی از جنایتکاران به دست نیامده است... جنایتکاران که به نظر می‌آید از قامت بلند فروهر وحشت داشته‌اند، با آنکه دستکم به سلاح‌های سرد مسلح بوده‌اند، اما به صورت یک گروه چهارپنجه نفره به وی حمله‌ور شدند و توان رویارویی انفرادی را با او درخود نیافتند..."

کارآگاهان حدس می‌زنند قاتلان فروهر با وی اختلاف شخصی یا خانوادگی داشته‌اند ... پروانه فروهر همسر ۵۸ ساله فروهر نیز که نویسنده و محقق بود، در حالی به قتل رسید که در طبقه اول منزل خود سرگرم دم کردن چای بود...

مهاجمانی که فروهر و همسرش را با ضربات کارد به قتل رسانده‌اند، بخش‌هایی از منزل آنها را به هم ریخته‌اند، اما به نظر می‌آید چیزی به سرقت نبرده‌اند. گفته می‌شود که این دو ساعتی پیش از برگزاری یک میهمانی در منزل خود و پیش از آنکه میهمانانشان سر برسند، به قتل رسیده‌اند.

در همین حال برخی اطلاعات غیررسمی حاکی است داریوش فروهر در آخرین غروب زندگی‌اش قصد داشته با چند تن از کردها بر سر ماجرای رهبر کردهای پ.ک.ک. که اینک در ایتالیا تحت نظر است مذاکره کند." (۷) شاخ و برگ این نمایشنامه را وزارت کشور پرورش می‌دهد و دو تا از روزنامه‌هایشان. تهران تایمز از قول یکی از مقامات وزارت کشور می‌نویسد "فروهر برای برگزاری تظاهرات در برابر سفارت ایتالیا در تهران اجازه خواسته بود." (۸) و "سلام" می‌افزاید "فروهر در روزی که کشته شد با چند کرد قرار داشت" (۹) و همان مقام وزارت کشور درمی‌آید:

"امکان دارد فروهر به دلیل حمایت آشکار از عبدالله اوجلان رهبر حزب کارگران ترکیه کشته شده باشد." (۱۰)

نمایشنامه‌نویسی و دروغ‌بافی‌هاشان بی‌پاسخ نمی‌ماند. نه تنها از سوی بستگان و یاران فروهرها، که از سوی مردمی که جسارت به خرج می‌دهند و در آئین خاکسپاری این دو مبارز "نهضت ملی" شرکت می‌جویند و فریاد برمی‌آورند:

"طالبان حیا کن، مملکتو رها کن"، "مرگ بر استبداد"، "ای جلا د ننگت باد" (۱۱)۔

خبرگزاران خارجی که در روز پنج‌شنبه ۵ آذر در مسجد فخرآباد بودند و بهشت زهرا، در گزارش‌هایشان آورده‌اند که این آئین سوگواری "به گونه‌ای خودجوش به یک گردهم‌آیی اعتراضی تبدیل شد" که در جریان آن بیش از ده هزار تظاهرکننده (۱۲) "فریاد آزادبخواهی و انجام اراده و خواست

ملت را سردادند، ... سرود "ای ایران" خواندند و اکثراً پرچمهای کوچک سبز و سفید و قرمز را بدون آرم جمهوری اسلامی بر روی آن به همراه داشتند." (۱۳)

همان شب پنج‌شنبه خبر از "دستگیری چند مظنون به قتل داریوش فروهر و همسرش" می‌دهند و از قول سرهنگ مقدم، رئیس اداره حقوقی و سخنگوی ناحیه انتظامی تهران بزرگ، در روزنامه‌ها می‌نویسند:

"نظر به اینکه تحقیقات جنایی زمان‌بر است و از طرفی بیان شواهد و سرنخ‌ها ممکن است به سیر تحقیقات لطمه وارد کند اطلاعات تکمیلی بعداً به اطلاع هموطنان عزیز و بستگان و آشنایان آن مرحومان خواهد رسید." (۱۴)۔

با این توجیه است که از کار سناریوپردازی در مورد کشتار پروانه و داریوش فروهر وا پس می‌نشینند و برای نخستین بار تن می‌دهند که چند و چون جنایت از زبان قاضی جنایی دادگستری بازگفته شود:

"بهمنش قاضی جنایی پرونده گفت: طبق تحقیقات به عمل آمده در این زمینه، تاکنون مشخص شده است که بطور قطع داریوش فروهر و همسرش شنبه شب در حدود نیم ساعت پس از صرف شام به قتل رسیده‌اند... داریوش فروهر و همسرش با دو کارد مختلف به قتل رسیدند و همین موضوع حاکی از این است که قاتلان بیش از یک نفر بودند. طبق اعلام نظر پزشکی قانونی پروانه فروهر در زمان قتل دچار حالت خفگی بوده و در حالیکه فعالیت مغزی داشته با ضربات متعدد کارد (۲۵ ضربه) او را به قتل رسانیده‌اند. تشخیص حالت خفگی و بی‌هوشی این احتمال را مطرح می‌کند که قاتلان ممکن است با پاشیدن ماده بی‌هوش کننده ضربه‌های کارد را بر تن پروانه فروهر وارد کرده باشند. بهمنش تاکید کرد که در این جنایت انگیزه سرقت در میان نبوده است... هنوز معلوم نیست که قاتلان آشنا بوده‌اند یا خیر. اما چیزی که کاملاً روشن شده این است که این جنایت به صورت گروهی طراحی و اجرا شده و نوع قتل و صحنه جنایت حاکی آنست که این جنایت توسط عده‌ای آدمکش حرفه‌ای صورت گرفته است ... تحقیقات بعمل آمده نشان می‌دهد که درها و پنجره‌ها و معابر ورودی به خانه نشکسته و عاملان جنایت بطور عادی وارد منزل فروهر شده‌اند."-۱۵-

و به این ترتیب گفته‌های مخالفین خود را تأیید می‌کنند که قتل داریوش و پروانه فروهر قتل‌یست سیاسی. از همان مقوله قتل‌های سیاسی یک دهه گذشته که با قتل کاظم سامی، رهبر جاما، آغاز شد. او را نیز پس از آنکه بی‌هوشش کردند با ضربه‌های کارد سلاخی می‌کنند. عبدالرحمان برومند و شاپور بختیار را نیز. و رضا مظلومان را.

باز هم مصیبت

در همان پنج‌شنبه‌ای که جسم بی‌جان پروانه و داریوش فروهر به خاک سپرده می‌شود خبر مرگ مشکوک دیگری در روزنامه‌ها پدیدار می‌گردد:

"جسد دکتر مجید شریف نویسنده و مترجم معاصر که خانواده‌اش از روز پنج‌شنبه گذشته از وی خبری نداشتند، امروز و با حضور دو تن از بستگان‌شان در پزشکی قانونی شناسائی شد. یکی از بستگان این مرحوم در تماس با روزنامه همشهری ضمن بیان این مطلب گفت: مرحوم شریف ساعت ۷ صبح پنج‌شنبه با گرمکن از منزل خارج می‌شود و برابر گزارش کلانتری منطقه (حوالی خیابان مفتوح و مطهری) ساعت ۸ صبح جسد وی پیدا می‌شود. به گفته این عضو خانواده، وی هنگام خروج از منزل به خانواده گفته بود که برای تشییع جنازه استاد محمدتقی جعفری به مشهد می‌رود. اما تا روز یکشنبه که وی بازنگشت، خانواده نگران و به جستجوی وی برمی‌آیند تا اینکه صبح روز یکشنبه به کلانتری محل رفته جریان گم‌شدن ایشان را به اطلاع مقامات انتظامی می‌رسانند و صبح دیروز جسد پیدا شده با مشخصات نامبرده مطابقت داده و صحت آن مورد تأیید خانواده قرار می‌گیرد. وی افزود: دکتر شریف از نظر بدنی سالم و در کمال صحت قرار داشتند. اما از قرار سکت قلبی کردند. هنوز تحقیقات پزشکی قانونی کامل نشده و گزارش نهایی در روزهای آتی ارائه خواهد شد." (۱۶).

پس مجید شریف را پیش از پروانه و داریوش فروهر کشته‌اند. دو روز پیش‌تر از آنها. در روز ۲۸ آبان. چگونه؟ سر نخ در دست نیست. اما خبر را طوری تنظیم می‌کنند که شک برانگیزانند. آخر اگر او پا به راه مشهد داشت و به "تشییع جنازه استاد محمدتقی جعفری" می‌رفت چرا گرمکن به تن کرده بود؟ و چرا علت مرگ "از قرار سکت قلبی" است؟ و چرا درست پیش از آوردن علت مرگ آورده‌اند که مجید شریف "از نظر بدنی سالم و در کمال صحت" بود. نه. یک جای کار می‌لنگد. تنظیم‌کنندگان خبر اما می‌دانند چه می‌کنند. می‌خواهند بگویند که ماجرا ساده نیست و رمز و رازی در این مرگ نهفته است که "عاقلان دانند!" به زبان بی‌زبانی می‌گویند که کار کار خودشان است.

در روزهایی که از پس آن روز می‌آید دیگر خبری درباره چند و چون کشته شدن مجید شریف نمی‌بینیم و نمی‌شنویم. پزشکی قانونی هم اعلام می‌کند که "نتیجه قطعی درباره علت مرگ دکتر مجید شریف یک ماه بعد اعلام می‌شود." (۱۷) بدین سان پرونده این قتل عجالتاً بسته می‌شود؛ در سکوتی سنگین. سکوت خانواده، سکوت دوستان و یاران. حتی در خارج از

مصیبت بر مصیبت افزوده می شود

یک هفته پس از انتشار خبر کشته شدن مجید شریف، محمد مختاری ناپدید می شود. روز پنجشنبه ۱۲ آذر؛ نزدیک پنج بعد از ظهر از خانه بیرون می زند که جزئی خریدی کند و زود بازگردد و هرگز باز نمی گردد. پس از دو روز زجرآور بی خبری، خبر ناپدید شدنش پخش می شود. در فضایی دهشت بار و دلهره آور. پیش از همه جامعه تبعیدیان خارج از کشور است که به تکاپو می افتد. "کانون نویسندگان ایران (در تبعید)"، کانون پخش خبر است و جنب و جوش. در میان فرنگیان نیز "انجمن قلم" است که زودتر از همه به حرکت در آمده است و نگرانی اش نسبت به سرنوشت محمد مختاری را به گوش رسانه های همگانی می رساند. "خبرنگاران بدون مرز"، "دیدبان حقوق بشر" و "عفو بین الملل" یکی پس از دیگری به حرکت درمی آیند و صدا، صدای نگرانی، پژواکی جهانی پیدا می کند.

همسر محمد مختاری، مریم حسین زاده هم پس از اینکه به رئیس جمهور اسلامی نامه می نویسد و درخواست کمک می کند و به جائی نمی رسد، سکوتش را می شکند و با چند رسانه فارسی زبان ایرانی و خارجی برون مرزی به گفتگو می نشیند. همکاران محمد مختاری و شماری از نویسندگان دگراندیشان ایران نیز همین رویه را پیش می گیرند. ۲۰ نفر از آنها در نامه ای به خاتمی می نویسند:

"با توجه به رخدادهای اخیر و تهدیدهای علنی در بعضی نشريات، احساس خطر بر جان ایشان [محمد مختاری] و سایر نویسندگان ما را بر آن می دارد که از شما بخواهیم هر چه زودتر پیش از آنکه فاجعه ای دیگر در رسد، ما و خانواده ایشان را از سلامت ایشان مطلع فرمایید و اقدامی برای رفع احساس عدم امنیت این دسته از شهروندان به عمل آورید." (۱۸).

دریغ. همان روزی که این نامه انتشار می یابد، جسد محمد مختاری هم پیدا می شود. و روزنامه های ایران همان ها که در آن یک هفته پر از دهشت و دلهره نسبت به خبر ناپدید شدن و سرنوشت نامعین نویسنده ی دگراندیش و کوشنده ی آزادی بیان، کمترین حساسیتی نشان نداده بودند، نوشتند:

"جسد محمد مختاری نویسنده ی کتاب "تمرین مدارا" که پنجشنبه گذشته ناپدید شده بود در اطراف شهر ری ورامین پیدا شد. در تماس با همشهری، یکی از اعضای خانواده مختاری در این مورد گفت: روز گذشته از طریق یکی از آشنایان باخبر شدیم که جسدی به پزشکی قانونی آمده و پسر آقای مختاری به اتفاق یکی دیگر از افراد خانواده به پزشکی قانونی رفته و

هویت جسد پیدا شده را با مشخصات مرحوم مختاری تطبیق داده و دریافتند که جسد پیدا شده، پدر ناپدید شده وی می‌باشد. این عضو خانواده از دادن اطلاعات بیشتر درباره‌ی چگونگی ماجرا خودداری کرد و آنرا به تحقیقات بیشتر نیروهای انتظامی موکول کرد. گفتنی‌ست یکماه گذشته نیز عده‌ای ناشناس وی را به مکانی ناشناس برده و پس از ۲۴ ساعت رهایش ساخته بودند." (۱۹)

چون همیشه از دادن "اطلاعات بیشتر درباره‌ی چگونگی ماجرا" خودداری کردند. این بار، اما بی‌اعتنائی و بی‌علاقگی‌شان در پیگیری ماجرا را به حساب یک "عضو خانواده‌ی مختاری گذاشتند که نمی‌خواست موش آزمایشگاه‌شان شود. و گرنه "دادن اطلاعات بیشتر" در این بار، کار شاقی نبود. کافی بود که به پزشکی قانونی بروند و به جسد نگاهی بیاندازند تا ببینند خط افتادگی روی گردنش را، جای ضربه بر پیشانی‌ش را و خراش‌های مچ دستش را... (۲۰)

اندوه پوینده

همان روزی که جسد مختاری پیدا می‌شود، یکی دیگر از نویسندگان دگراندیش گم می‌شود. او محمد جعفر پوینده است. یکی از ۲۰ نویسنده‌ای که دلنگران جان محمد مختاری بود و خطر را احساس کرده بود و برای پیشگیری از فاجعه، آستین بالا زده بود.

پوینده را بین ساعت یک و نیم تا دو بعد از ظهر چهارشنبه ۱۸ آذر می‌ربایند. برای رسیدگی به شکایتش از یکی از بنگاه‌های انتشاراتی به "اتحادیه ناشران" می‌رفت تا در جلسه "هیئت حل اختلاف" شرکت کند. اما هرگز به آنجا نمی‌رسد. این را یکی از مسئولان اتحادیه می‌گوید:

"در اتحادیه ناشران منتظر آقای پوینده بودیم که ایشان نه به محل آمد و نه تماسی گرفت که انصراف خود از آمدن را اعلام کند." (۲۱)

فضا چنان دهشت‌بار و دلهره‌آور است که جای درنگ نمی‌گذارد. همسر پوینده، صدیقه صاحبی بی‌فوت وقت به راه می‌افتد.

"از همان ساعات اولیه به همراه تنها فرزندم به تمامی مراکز رسمی و قابل دسترسی اعم، آگاهی کل تهران، پزشکی قانونی، بیمارستانها و نواحی مختلف نیروی انتظامی مراجعه کردم، اما هیچ خبر یا نشانی از وی به دست نیآوردم." (۲۲)

حتا به رئیس جمهوری اسلامی هم نامه می‌نویسد و از او می‌خواهد که "به عنوان رئیس قوه مجریه و حامی قانون و ...، از همه امکانات خود برای یافتن همسرش و نیز هر گونه اقدامی که به حفظ جان او کمک کند، استفاده

نماید." (۲۳)

با نامبر نامه را به همه روزنامه‌ها می‌فرستد. خبرگزاری‌های خارجی را هم در جریان قرار می‌دهد. و به زودی خبر ناپدید شدن محمد جعفر پوینده در کنار خبر پیدا شدن جسد محمد مختاری، یکی از خبرهای مهم روز می‌شود و به مهم‌ترین روزنامه‌های دنیا راه می‌یابد و حتا از رادیو تلویزیونهای اروپا پخش می‌شود.

حالا افکار عمومی دنیا نسبت به سرنوشت جامعه‌ی روشنفکران دگراندیش ایران حساس است و از چشم‌انداز تار و مار کردن نخبگان این جامعه به دست بنیادگرایان و تکرار تجربه الجزایر بیمناک. جنبش گسترده و فراگیر جامعه ایرانیان پراکنده در اروپا و امریکا هم به این حساسیت و بیم جهانیان دامن می‌زند. صدای اعتراض نه، فریاد اعتراض از همه سو بلند است. بلندتر از همیشه. و این اعتراضی‌ست به بیدادی که بر روشنفکر دگراندیش ایران رفته است و می‌رود. اعتراض به بی‌کسی و بی‌پناهی او در جمهوری اسلامی.

خبر ناپدید شدن محمد جعفر پوینده در روزنامه‌های روز شنبه ۲۱ آذر تهران می‌آید و این نخستین بار در تاریخچه جمهوری اسلامی ایران است که روزنامه‌ها خبر از ناپدید شدن کسی می‌دهند که جسدش هنوز یافت نشده است.

"در حالی که روز گذشته پنجاهمین سالروز حقوق بشر در اکثر کشورهای دنیا گرامی داشته می‌شد، "محمد جعفر پوینده"، مترجم کتاب "حقوق بشر" که به تازگی انتشار یافته است از چهارشنبه گذشته ناپدید شده و از وی اثری نیست. این حادثه در حالی روی داده است که جسد محمد مختاری که یک هفته قبل ناپدید شده بود، پنجشنبه گذشته در حالی که آثاری از خفگی در گردنش مشاهده می‌شد، توسط خانواده‌اش در پزشکی قانونی شناسائی شد..." (۲۴)

همان روزی که این خبر در روزنامه‌های آن وحشتکده چاپ می‌شود، روشنفکران دگراندیش ایران هم که بیشترشان خانه و زندگی‌شان را رها کرده و مخفی و نیمه‌مخفی شده‌اند. دست به نوشتن یک اطلاعیه و یک نامه می‌زنند؛ کی یکی رسمی‌ست و به نام "ریاست محترم جمهوری اسلامی" و دیگری غیررسمی و "خطاب به مردم ایران". در زیر این خطابه که بیش از هر چیز دلهره و دهشت جامعه‌ی روشنفکران دگراندیش ایران را نشان می‌دهد. امضا ۵۱ تن آمده. آنهم به صورتی درهم و برهم و نه به ترتیب الفبا. "هموطنان عزیز، مصیبت بر مصیبت افزوده می‌شود و کسی پاسخگو نیست. مرگ‌های دلخراش اهل قلم در ماههای اخیر نشان دهنده خشونتی مهارگسیخته است که هدفش نابودی آزادی و امنیت شهروندان و ایجاد

آشفستگی در نظام جامعه مدنی است. هنوز از فاجعه هولناک قتل داریوش فروهر و همسرش چیزی نگذشته است که جسد محمد مختاری نویسنده، شاعر، متفکر پس از ربوده شدن وی، در سردخانه پزشکی قانونی پیدا می‌شود. و هنوز نعل این شهید عزیز بر روی دست ما مانده است که خبردار می‌شویم محمد جعفر پوینده نویسنده و مترجم ارجمند ناپدید شده است. در این اواخر شاهد مرگ‌های مشکوک و قتل‌های فجیع بوده‌ایم. به اعتقاد ما امواج خشونت‌آفرین در این روزها به عمد تدارک شده است. ضمن افشا این خشونت سازمان‌یافته و ابراز عدم امنیت جانی اهل قلم و اندیشه خواستار پاسخگویی صریح مقامات مسئول مملکت هستیم و اعلام می‌داریم در صورت وقوع اتفاقاتی از این دست نهادهای قانونی از مسئولیت مشترک حفظ جان شهروندان مبرا نخواهند بود. از تمام کسانی که این موقعیت ضد آزادی و امنیت عمومی را بر نمی‌تابند می‌خواهیم به این وحشت‌آفرینی خاتمه دهند." ۲۵-

در نامه‌ای هم که به پیوست این اطلاعیه برای رئیس جمهور می‌فرستند، "مصرانه" می‌خواهند که:

"امنیت کامل آنان برای فعالیت عادی و فرهنگی‌شان تامین شود

۲- شرائطی فراهم گردد تا نویسندگان بتوانند کانون نویسندگان ایران را

به عنوان سازمان صنفی خود به صورت علنی تشکیل دهند

۳- عوامل قتل‌های این چند سال و به خصوص قتل‌های اخیر هر چه

سریعتر شناسائی و محاکمه شوند و به مجازات رسند." (۲۶)

نامه و اطلاعیه‌ی یاران محمد جعفر پوینده بر سرنوشت این نویسنده تأثیری نمی‌گذارد. نمی‌تواند هم که تأثیر بگذارد. چه، او را همان روزی که ناپدید می‌کنند، می‌کشند. به مانند محمد مختاری. این خبر اما درست روزی انتشار پیدا می‌کند، که اعلامیه و نامه‌ی ۵۱ نویسنده پخش می‌شود.

"جسد محمد پوینده نویسنده و مترجم و عضو کانون نویسندگان که هفته گذشته ناپدید شده بود، دیروز توسط خانواده‌اش شناسائی شد. یکی از بستگان پوینده در تماس با همشهری گفت: ربایندگان عصر روز چهارم وی را به قتل رساندند و جنازه‌اش را در اطراف شهریار رها کردند. مهاجمان مدارک شناسایی پوینده را ربودند؛ اما انگشتر طلا و یکی دو نشانه دیگر را بر جای گذاشتند..." (۲۷)

"... نازنین، دختر محمد جعفر پوینده با اعلام این خبر به خبرگزاری جمهوری اسلامی گفت: پاسگاه نیروی انتظامی شهریار، جسد پدرم را روز پنج‌شنبه در کنار پل راه‌آهن بادامک شهریار پیدا کرده بود، ولی به علت عدم وجود اوراق شناسائی همراه وی، قادر به شناسائی وی نشده بود ... ماموران نیروی انتظامی روز گذشته پس از انتشار عکس (پوینده) در روزنامه موفق به

شناسائی جسد وی شدند ... علت مرگ پدرم "خفگی" اعلام شده و هم‌اکنون جسد وی برای تحقیقات بیشتر در پزشکی قانونی نگهداری می‌شود." (۲۸)

خبر مصیبت‌بار است و دردناک. اما دهشت و دل‌پره‌ای که به بار می‌آورد، فراتر از مصیبت و درد است. پرسش این است. قربانی بعدی کیست؟ سایه مرگ بر سر چه کسی‌ست؟ چه کس دیگری فردا در میان ما نیست؟ نفس در سینه‌ها حبس است. ترس بر همه جا حاکم است.

"بستگانم صبح‌ها مرا به سر کار می‌برند. بسیاری از نویسندگان خانه‌هایشان را ترک کرده‌اند. تا از پائین پله‌ها صدای پا می‌شنوم، شبیح مرگ را پیش چشمانم می‌بینم." (۲۹)

خبرهائی که از ایران می‌آید، جامعه ایرانیان خارج از کشور را تکان می‌دهد. تکانی سخت. اینها مرگ محمد جعفر پوینده را فریاد می‌کنند. فریادی که از رسانه‌ها پخش می‌شود. خواسته‌های ۵۱ نویسنده دگراندیشی که جانشان در خطر است را نیز باز می‌تابانند. همه نگرانند. چه ایرانی‌ها و چه فرنگی‌ها. روشنفکران و انجمن‌هائی که از حقوق اهل قلم دفاع می‌کنند؛ شخصیتها و نهادهائی که انسان‌دوستند و از حقوق بشر پاسداری می‌کنند، سازمانها و احزاب ترقی‌خواه؛ و حتا برخی دولت‌ها. هر کس به بیان و زبان خود می‌خواهد و می‌گوید که باید به این موج جنایت پایان داده شود. در مصاحبه‌ها، مقاله‌ها، طومارهای امضا، راه‌پیمائی‌ها، تحصن‌ها و ... انگشت اتهام به سوی کل حکومت است و یا پاره‌هائی از حکومت. و در این میان "کانون نویسندگان ایران (در تبعید)" روشن‌تر از دیگران خواسته‌های این جنبش گسترده اعتراضی را بیان می‌کند.

"بدیعی است که ما نیز از خواسته‌های سه‌گانه همکارانمان حمایت فعال می‌کنیم. به دلیل شرایط ویژه خود اما، ما به مثابه کانون نویسندگان ایران (در تبعید)، یعنی اندام کارآئی که از زیر تیغ برهنه کوردلان حکومت اسلامی گریخته است، خواسته‌های ویژه خود را مطالبه داریم و بر خواسته‌های سه‌گانه‌ی همکارانمان سه خواست تازه می‌افزایم:

۱- چون مقامات قضائی حکومت اسلامی خود، یکی از متهمین به سازمانگری این قتل‌های بی‌رحمانه هستند و هیچگونه استقلالی از سازمان‌های امنیتی جمهوری اسلامی ندارند، در صورت دستگیری عاملان جنایت سالهای اخیر، متهمین می‌باید در دادگاهی با قضاوت و قضات بین‌المللی محاکمه شوند تا ریشه‌های وابستگی آنها به مراکز متعدد قدرت بی‌پرده‌پوشی برای ایران و جهان عریان شود.

۲- ما خواستار اعزام یک تیم متخصص بین‌المللی از سوی سازمان ملل متحد به ایران برای بررسی جنایات اخیر هستیم.

۳- و بالاخره ما خواستار برپائی دادگاهی بین‌المللی برای محاکمه رهبران

جمهوری اسلامی هستیم. رهبرانی که دست داشتندشان در قتل‌ها و ترورهای مخالفین سیاسی‌شان در دادگاه میکونوس به اثبات رسیده است." (۳۰)

این خواسته‌ها به صورتی گسترده در رسانه‌های مهم اروپا و آمریکای شمالی بازتابانده می‌شود و جمهوری اسلامی در تنگنا قرار می‌گیرد. حرکت اعتراضی ایرانیان تبعیدی "چهره جهانی" تازه حکومت ایران را خدشه‌دار کرده است و "ثبات و امنیت" ایران را به زیر سؤال برده است. ایستادگی دگراندیشان ایران هم بی‌سابقه است. شرکت هزارها نفر در آئین خاکسپاری محمد مختاری و محمد جعفر پوینده، نماد یک حرکت اعتراضی رو به رشد است؛ و بستر مناسبی برای شکوفائی جنبشی به راستی آزادیخواه. این همه، تضاد میان جناح‌های مختلف حکومت را به اوج می‌رساند. در این نقطه است که مغز دستگاه تروریستی‌شان به "دستهای پنهان" فرمان ایست می‌دهد.

دستهای پنهان؟!

خبر کشتار پروانه و داریوش فروهر را با خبر محکومیت این کشتار توأم می‌کنند. همه‌ی روزنامه‌هایشان. و بر پایه سناریویی یگانه و از پیش ساخته و پرداخته. روزنامه جمهوری اسلامی که شارح مواضع بیت خامنه‌ای است، در همان روز دوم آذر ماه، صراط مستقیم و خط مشی تبلیغاتی تازه‌شان را تعیین می‌کند:

"هر چند هنوز علت این جنایت مشخص نشده، لیکن تردیدی نیست که این اقدام زشت به هر دلیلی که باشد محکوم است. این اقدام قطعاً توسط دشمنان ملت و با هدف خدشه‌دار کردن چهره نظام جمهوری اسلامی صورت گرفته است. . . . از مسئولان امنیتی و قضاتی این انتظار وجود دارد که با پیگیری موضوع، قاتلان را دستگیر و مجازات نمایند و افکار عمومی را در جریان امر قرار دهند." (۳۱)

این روش برخورد و خط مشی تبلیغاتی که از هر جهت تازگی دارد، ناشی از دگرگونی‌هایست که در چند سال گذشته در پهنه‌ی داخلی و بین‌المللی روی داده است:

پیش از اینکه دادگاه برلین حکم نهایی‌اش را درباره جنایت رستوران میکونوس صادر کند (۱۰ آوریل ۱۹۹۷) و حجت‌الاسلام خاتمی به ریاست جمهوری برسد، نه روزنامه‌هایشان ماجرای مرگ‌آوری‌ها و وحشت‌آفرینی‌ها را با آب و تاب باز می‌گفتند و نه رهبران‌شان به چنین مسائلی حساسیت نشان می‌دادند. دادگاه برلین ثابت کرد که جمهوری اسلامی مخالفانش را ترور می‌کند و ابزار این ترور هم یک نهاد وابسته به دستگاه دولت است که در

راس آن ولی فقیه، رئیس جمهور، وزیر کشور، وزیر اطلاعات و فرمانده سپاه پاسداران نشسته‌اند. با چنین پرونده‌ای دیگر نمی‌توانستند به شیوه گذشته عمل کنند و حرف بزنند. ناچار بودند وانمود کنند که از تروریسم بریده‌اند؛ که به سلک مخالفین آن پیوسته‌اند؛ که پیش از همه خودشان ترورها را محکوم می‌کنند و همچون هر دولت متعارف و "متمدنی" از کوشش جهت کشف شبکه‌های آدمکشی و محاکمه آدمکشان فرو نمی‌گذارند. این تمهید به ویژه از آن جهت اهمیت می‌یابد که با گفتار رئیس جمهور تازه، حجت‌الاسلام خاتمی درباره "قانونیت"، "جامعه مدنی" و . . . می‌خواند. و نیز با اراده این دولت در پیگیری سیاست پذیرفته شدن از سوی "کشورهای متمدن"، و راه یافتن به جامعه جهانی و بهره‌مند شدن از مزایای آن به عنوان پیش‌شرط حل بحران اقتصادی ایران (۳۲) این روند که از پایان جنگ با عراق آغاز می‌شود هم دگرگونی‌هایی در بافت و جناح‌بندی‌های قدرت و جابجائی‌های نیروهای حکومت بیار می‌آورد و هم بحران اقتصادی-اجتماعی جامعه را شدت می‌بخشد و به تناقضات و تضادهای نظام دامن می‌زند. طوری که در این یکی دو سال گذشته آرایش قوای سیاسی جامعه تغییر می‌کند، صف‌آرایی تازه‌ای بوجود می‌آید و رودروئی آشکار جناح‌های مختلف حکومت را به بار می‌آورد. (۳۳) برخورد "فراجناحی" روزنامه جمهوری اسلامی به کشتار فروهرها از این جهت نیز شایان توجه است که به گروه‌بندی‌های سیاسی حکومت به ویژه تندروترین‌هاشان هشدار می‌دهد که با درایت و هوشمندی به مسئله برخورد کنند، کاری نکنند که به زیان کل نظام تمام شود؛ کشتن مخالف را اقدامی زشت قلمداد کنند؛ دستکم در حرف خواستار پیگیری موضوع و کشف "شبکه‌های مرموز"ی شوند که یا در جهت "مطامع بیگانگان" حرکت می‌کنند یا سرنخشان به "بیگانگان" می‌رسند.

مقامهای بلندپایه دولتی و مسئولان عالی‌رتبه اجرائی، البته ضوابط کلی کار را رعایت می‌کنند. آنها گرچه از چشم‌انداز جناح خود به مسئله می‌نگرند، اما جافتاده‌تر از آنند که در موضع‌گیری‌های رسمی‌شان به کلی لز "صراط مستقیم" خارج زنند. از میان اینان آنکه پیش از همه به میدان می‌آید و می‌کوشد که متناسب با موقعیت و مسئولیت خود به موضوع برخورد کند، رئیس قوه قضائیه است. آیت‌الله یزدی، که از سردمداران جناح راست است، در روز دوشنبه ۲ آذر، از قتل داریوش فروهر و همسرش "ابراز تاسف" می‌کند و از همه مراجع زیربیط می‌خواهد "برای شناسائی و مجازات قاطع قانونی عوامل این حادثه با سرعت و دقت لازم اقدام کنند". (۳۴)

همزمان با اعلام موضع آیت‌الله یزدی، روزنامه‌ها موضع محسن رضائی را اعلام می‌کنند. دبیر "مجمع تشخیص مصلحت نظام" در جلسه پرسش و پاسخ دانشجویان دانشگاه زنجان که در همان روز ۲ آذر برگزار می‌شود می‌گوید:

"شک ندارم حادثه‌ای که برای آقای فروهر اتفاق افتاد، از سوی گروه‌های فشاریست که وابسته به صهیونیستها هستند... صهیونیستها یکسری افرادی را پیدا می‌کنند و اینها را هم که هیچ کاری نمی‌توانند بکنند از بین می‌برند. برای اینکه در داخل جامعه سیاسی ما مشکلاتی به وجود آورند... آنچه مسلم است گروه‌های فشار علیه انقلاب و ملت و آرمانهای ما عمل می‌کند و کسانی که به دنبال این کار هستند یا منطق ندارند و یا نمی‌خواهند ما این مسیری را که شروع کرده‌ایم و پیش می‌بریم به سر منزل مقصود برسانیم." (۳۵).

سپس رئیس جمهور، سید محمد خاتمی در نامه‌ای به وزیر کشورش کشته شدن پروانه و داریوش فروهر را "جنایتی نفرت‌انگیز" می‌خواند و خواستار پیگیری ماجرا می‌شود. و این در روز سه‌شنبه است. سوم آذر ماه. "این جنایت نفرت‌انگیز علاوه بر آنکه موجب تاسف است، باعث نگرانی است. نگرانی از اینکه مبادا در ذهن مردم بزرگوار ما تردیدی نسبت به اقتدار نظام و دولت در تامین امنیت شهروندان و استقرار ثبات و قانون پدید آید و قانون‌شکنان جنایتکار را در انجام اعمال مشابه گستاخ کند... لازم است کمیته‌ای ویژه‌ای با اشراف شخص جنابعالی پرونده جنایت را با جدیت پیگیری کند و وزارت محترم اطلاعات هم نهایت همکاری را هم به عمل آورد تا انشالله هر چه زودتر و در اسرع وقت عاملان این حادثه شناسائی شوند و انشالله با همکاری قوه قضائیه طبق موازین حق و عدل تاوان جنایت خود را بپردازند." (۳۶)

در همین روز وزیر اطلاعات نیز اعلام می‌دارد که "نیروهای انتظامی، دستگاه قضائی و پزشکی قانونی در حال تحقیق پیرامون چگونگی این قتل و عوامل آن هستند." او احتمال می‌دهد که این "جنایت زشت" که به منظور "مخدوش کردن چهره جمهوری اسلامی و دامن زدن به اختلافات داخلیست کار ضدانقلاب و "منافقین" باشد." (۳۷)

پیش کشیدن این قضیه که مرگ آفرینی‌ها کار منافقین است؛ بازگفتن آن از سوی عناصر "جناح راست" و بازنویسی آن در روزنامه‌ی "جمهوری اسلامی" که کشتار فروهرها را به "شهادت رساندن سیداسدالله لاجوردی در تابستان اسال" ربط می‌داد (۳۸)، شماری از گروه‌بندی "جناح چپ" و میانه را اندیشناک می‌کند و به تکاپو می‌اندازد. این‌ها که در این یک سال گذشته تغییر کیفی رفتار جناح راست با خودشان دیده بودند، احساس کرده بودند که از سوی این جناح طرد شده‌اند، به چشم "غیرخودی" نگریسته می‌شوند، به مانند همه‌ی غیرخودی‌ها، بارها و بارها هدف حمله باندهای چماقدار قرار گرفته بودند، از تشنج‌آفرینی‌های دم‌افزون آنها بستوه آمده بودند و از ادامه‌ی منطقی این روند بیمناک بودند، برآن می‌شوند که از خط خارج زنند، در نقش هیزم‌بیار معرکه ظاهر نشوند و "عمل اصلی ترورها" را

بشناسانند. پس حمله‌ی چند روز پیش چماقداران را به اتوبوس آمریکائی‌هائی که به عنوان گامی در جهت تنش‌زدائی میان دو دولت به ایران آمده بودند را دست‌آویز قرار می‌دهند و می‌نویسند: "رئیس جمهور..... با صریح‌ترین عبارات ممکن، قتل مرحوم داریوش فروهر و همسرش پروانه اسکندری، و همچنین حمله به جهانگردان آمریکائی را محکوم کرد. این که آقای خاتمی در دیدار با مسئولان امنیت کشور، این دو موضوع را با هم مطرح می‌کنند و آنرا "نگران‌کننده قابل تحمل و مایع وهن نظام" توصیف می‌کند، معنای روشن و قابل فهم دارد؛ رئیس جمهور جنس این دو حادثه را یکی و آثار منفی آنها را بر سرنوشت ملی ایرانیان، همسنگ می‌داند." (۳۹)

آنچه را که "همشهری" با احتیاط، غیرمستقیم و در پرده‌ای از ابهام مطرح می‌کند، "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" بی‌پروا، مستقیم و آشکار بیان می‌نماید؛ چند روز پس از پیداشدن جسد مجید شریف و در یک "اطلاعیه".

"مخالفان قسم‌خورده‌ی دوم خرداد و دستاوردهای آن که از فردای دوم خرداد کمر به نابودی دستاوردهای این حماسه عظیم بسته‌اند، با ارتکاب جنایات هولناک قتل نفرت‌انگیز داریوش فروهر و همسرش پروانه اسکندری به دنبال تحقق این اهداف هستند؛ از میان بردن امنیت سیاسی و اجتماعی، بی‌اعتبار کردن نظام و دولت خاتمی در نزد افکار عمومی جهان، مقدمه‌ی به بن‌بست کشاندن پروژه توسعه سیاسی‌ست." (۴۰)

روزنامه "همشهری" در ادامه نقل‌قول مستقیمی که از "اطلاعیه" آورده، می‌افزاید: "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در اطلاعیه خود همچنین از رئیس جمهوری و وزیر اطلاعات درخواست کرده‌اند با انجام اصلاحات ساختاری در وزارت اطلاعات نگذارند که دشمنان نظام و ملت با اعمال تروریستی، امنیت شهروندان اعم از مخالف یا موافق را به خطر اندازند." (۴۱)

و این به معنای افشای نشانی‌ی آدم‌کشان است. آنهم از سوی یکی از نیروهای اصلی طرح بازسازی ساواک شاه در فردای انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و شبکه تروریستی این سازمان. نیروئی که در آموزش و پرورش کادرهای این شبکه مرگ‌آفرینی و وحشت‌پراکنی نقش مهمی داشته و بسیاری از عملیات تروریستی سال‌های اول انقلاب را رهبری کرده. (۴۲)

آنچه در درون کشور آهسته گفته می‌شود و کمتر رسانه‌ای حاضر به بازگفتنش است، در خارج از کشور آوازی بلند دارد و پژواکی گسترده. بسیاری از عناصر و احزاب اپوزیسیون، مرگ‌آفرینی‌ها را "کار خودشان" ارزیابی می‌کنند و موضع‌گیری‌های چپ و راست‌شان را تمهیدی برای "رد گم کردن". حتی رسانه‌ها و خبرگزاری‌های جهان هم انگشت اتهام را به سوی

"جنابعالی" از رژیم حاکم بر ایران می‌گیرند و از پیشینه‌ی تروریسم دولتی در ایران سخن می‌گویند، به ویژه پس از انتشار خبر مرگ مجید شریف و محمد مختاری و ناپدید شدن محمدجعفر پوینده که باعث می‌شود نام پیروز دوانی هم به سر زبان‌ها بیافتد و یادآوری شود که او هم چند ماهی است که "ناپدید" است.

گسترش جنبش اعتراضی ایرانیان آزادیخواه در اروپا و آمریکای شمالی که مشخصاً جمهوری اسلامی را مسئول کشتار دگراندیشان و دگرخواهان ایرانی می‌دانند، جنبش و جوش روشنفکران کشورهای غربی در همبستگی با همکاران ایرانی‌شان، حساس شدن افکار عمومی جهان نسبت به "موج تروریسم" در ایران، گرایش هرچه بیشتر نیروها و قدرتها به محکوم کردن "ترورهای سیاسی"ی که یا به حساب "وزارت اطلاعات" ریخته می‌شود، یا "جنابعالی از حکومت"، یا "دستگاه ولی فقیه"، یا کل حاکمیت، سکنداران جمهوری اسلامی را اندیشناک می‌سازد. (۴۳)

دو روز پس از اینکه جسد محمد پوینده یافت می‌شود و یک روز پس از اینکه سخنگوی وزارت امور خارجه ایالت متحده هشدار سه نویسنده مخالف را "به شدت محکوم" می‌کند و از رهبران ایران می‌خواهد که از جان "شهروندان ایران و از جمله نویسندگان و سایر صداهای اعتراض" محافظت کند، آیت‌الله خامنه‌ای وارد صحنه می‌شود. (۴۴)

"..... چندی پیش، صاحب‌نظران صیبه‌نویست و غیرصیبه‌نویست آمریکا در جلسه و کنفرانسی دور هم نشسته و گفتند نباید در دنیای اسلام، الگوی زنده‌ای بوجود بیاید که برای مسلمانان دیگر سرمشق بشود. این الگو که جمهوری اسلامی و کشور مبارک و مقدس امام زمان و کشور ایمان و کشور جهاد و ایثار است، بر ایشان خطر مهمی است. لذا از اطراف سعی می‌کنند در کار این کشور اختلال ایجاد کنند، که از جمله آن کارهایی که می‌کنند، فشارهای تبلیغاتی است؛ از جمله آن کارهایی که می‌کنند محاصره اقتصادی است. از جمله آن کارهایی که می‌کنند همین ناامنی‌هایی است که در این کشور به راه انداخته‌اند. این قتل‌هایی که در کشور انجام می‌گیرد که البته بار اول هم نیست، این بار آن را تشدید کرده‌اند کارهایی است که برخلاف احساس امنیت ملی است. یک ملت در داخل خانه خود باید احساس امنیت کند. نظام اسلامی، نظامی مقتدر است. دشمن برای اینکه این اقتدار را بشکند می‌خواهد عجز این نظام و عجز مسئولان امنیتی و قضائی را تلقین کند، چه کار می‌کند؟ از یک طرف با واسطه یا بی‌واسطه، جنایت را مرتکب می‌شود. از یک طرف هم انگشت اتهام را به خود نظام متوجه می‌کند، یعنی به خیال خود، با یک تیر دو نشانه بزند.... بنده از دستگاه‌های دولتی خواستم، بازهم الان می‌خواهم هم دستگاه‌های دولتی مثل وزارت کشور و وزارت

اطلاعات، هم دستگاه‌های قضائی که به طور جدی این قتل‌های چندگانه‌ای را که در طول تقریباً یک ماهه‌ی اخیر اتفاق افتاده است، دنبال کنند، مطمئناً اگر تحقیق و دنبال کنند، سرنخ‌ها را به دست خواهند آورد؛ بدون شک مستقیم و یا غیرمستقیم، دست دشمن در کار است.... هدف این است که ملت ایران از حرکت خود به سمت اهداف و آرمان‌های بلند الهی و اسلامی دست بردارد." (۴۵)

در فردای سخنرانی "مقام رهبری" شان، اعلام می‌کنند که پنج نفر را دستگیر کرده‌اند و دیگر "مباشرین" و "عاملین" قتل‌ها را بزودی دستگیر می‌کنند. اما هیچ آگاهی درباره آنها نمی‌دهند و نام و مقام و موقعیت‌شان را پشت پرده‌ی ابهام قرار می‌دهند، آیا کسی را دستگیر کرده‌اند یا که برای خواباندن سر و صداها و اعاده‌ی "اقتدار" است که صحنه را می‌سازند؟ پس از رهنمودهای رهبرشان، معرکه‌گیری سرجنابانان و سکان‌داران نظام، رفسنجانی، مشکینی و موسوی اردبیلی شروع می‌شود. اینها یک به یک وارد گود می‌شوند و هریک به زبان و بیان خود به تأیید حرف‌های "رهبر" می‌پردازند، قتل‌ها را محکوم می‌کنند، در باب اهمیت امنیت و حفظ جان شهروندان موعظه می‌کنند و از "توطئه‌های دشمن" و "سازمان سیا و سرویس‌های بین‌المللی" داد سخن می‌دهند. (۴۶) بزودی کاروانی راه می‌افتد و معرکه‌ای که برآستی تماشائی است. از سرکرده‌ی تروریست‌های لبنان تا "سرباز گمنام امام زمان" در کار پرده‌برداشتن از توطئه‌های دشمن‌اند و محکوم کردن مرگ‌آفرینی!

"کشتن اهل قلم را باید یک توطئه سازمان‌یافته شده توسط سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) به حساب آوریم.... آمریکا با این کار می‌خواهد نشان دهد که در ایران امنیت نیست و حتی اهل قلم نیز در کشوری که ادعای گفتگوی تمدن‌ها را دارد، در امان نیستند." (۴۷)

و یا: "این جانب جانباز شیمیائی گمنام محسن مرادی از طرف خود و دیگر جانبازان، جنایت‌های پی‌درپی ناجوانمردانه و به شهادت رساندن مظلومانه‌ی شهروندان و نویسندگان و فرهنگیان و روشنفکران را محکوم نموده و خواستار دستگیری و مجازات آنها هستیم. تکلیف ما ملت ایران حمایت از دولت عزیز خاتمی است. در غم بازماندگان نویسندگان شریکیم و دولتمردان را حمایت می‌کنیم." (۴۸)

اما آنکه بیش از همه از این فضا بهره می‌برد، "جناح چپ" شان است، اینها که حالا به مخالفان دو آشته‌ی "تروریسم" و "تشنج‌آفرینی" تبدیل شده‌اند، زیر پرچم "علیه خشونت سیاسی"، کارزار سیاسی- تبلیغی‌شان علیه جناح راست را بسی فراتر از گذشته می‌برند، اعلامیه صادر می‌کنند و می‌گویند "خشونت‌های سیاسی اخیر را «باید» مقدمه‌ای برای برهم زدن

امنیت و آرامش جامعه از سوی کسانی دانست که تلاش می‌کنند مردم را نسبت به آرمان‌های دوم خرداد مأیوس کنند. (۴۹) در باب "نفی خشونت و گسترش امنیت، لازمه توسعه‌ی سیاسی"ست، همایش می‌گذارند و "بدخواهان دولت" را نکوهش می‌کنند، کار به آنجا می‌رسد که مجمع مدرسین حوزه‌ی علمیه قم نیز کشتار "جمعی از فرهیختگان از جمله داریوش فروهر و همسرش" را محکوم می‌کند و می‌گوید این "صرفنظر از عقاید و گرایش افراد کشته‌شده است." (۵۰) در چنین شرایطی طبیعی است که وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی‌شان نیز اعلامیه دهد و اعلام کند که: "درگذشت تأسفبار آقای محمد مختاری، نویسنده، منتقد و شاعر میهن‌مان ضایعه‌ای دردناک برای جامعه‌ی اهل قلم، فرهنگ و ادب است. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی این اقدام غیرانسانی را با هر نیت و یا هر منظوری که صورت گرفته باشد قویاً محکوم می‌کند....." (۵۱)

چنان در نفی خشونت سیاسی سخن سر می‌دهند و چنان از تشنج‌آفرینی تبری می‌جویند که انگار سال‌هاست در این راه جنگیده‌اند و در صف مقدم پیکار دمکراتیک برای آزادی بیان، بردباری سیاسی و حقوق دگراندیشان بوده‌اند. واقعیت اما جز این است، آنها مخالف اصل خشونت سیاسی و تشنج‌آفرینی نیستند. اگر می‌بودند از کردار گذشته‌شان ابراز پشیمانی می‌کردند، یا دستکم به رو می‌آوردند و می‌گفتند که ترور سیاسی پدیده‌ی تازه‌ای در "جمهوری اسلامی" نیست و این دستگاه جهنمی از همان روز آغازین به قدرت رسیدنشان کار می‌کرده و پیش از فروهرها ده‌ها تن از رهبران و چهره‌های اپوزیسیون را به خاک و خون افکنده، پیش از شریف، مختاری و پوینده، زال‌زاده، غفار حسینی و میرعلائی را به کام خود فرو کشیده. نه، واقعیت این است که در پس عبارت‌پردازی‌های پرمطراق و تعریف‌های بی‌محتوای‌شان در پس پشت کلمه‌های خشک و واژه‌های خالی از هرگونه حس همدردی و همبستگی با به خون خفتگان، و فراسوی همه‌ی شعر و شعارهایشان در رد خشونت‌گرایی و تشنج‌آفرینی، "منافع جناحی" نهفته است؛ در یک جنگ قدرت واقعی و واقعی.

خط مشکوک

"جناح چپ" (یا "خط امام") که پس از پیروزی خاتمی در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶، از حاشیه به متن قدرت رسیده است و اینک جزئی از ائتلاف سیاسی حاکم است (۵۲)؛ بر آن است که با فعال کردن تضاد "جناح میان‌رو" با "جناح راست"، جدا کردن این دو نیروی اصلی حکومت از یکدیگر، و به

وجود آوردن ائتلاف بزرگی از نیروهای "ضد انحصار" که نیروی ذخیره‌اش "غیر خودی" های اصلاح طلب و مسالمت جو هستند "جناح راست" را به موضع تدافعی بکشاند. نیز خیال می‌کنند که اگر "قانون‌گرایی" قاعده بازی قدرت شود و فرایند "توسعه سیاسی" ادامه یابد، جلوی خودسری، قلدرمندی و انحصارطلبی "جناح راست" گرفته می‌شود. (۵۳) اطمینان خاطر هم دارند در صورتیکه "جناح راست" پایبند "قواعد بازی" شود، رفته رفته به حاشیه قدرت سیاسی رانده می‌شود؛ چه طبقات و اقشار درون جامعه شهری ایران به شدت از این جریان قشری و سنتی بیزارند و حاضر نیستند رأی خود را به کیسه نمایندگان این جناح بریزند. به ویژه اگر "الترناتیوی" داشته باشند و بدانند نیروهای دیگری هم در حکومت هستند که مخالف "جناح راست" اند. با چنین نگرشی، از همان اولین نشانه‌های موج تازه وحشت‌آفرینی و مرگ‌آوری، بر تهاجم سیاسی خود علیه "جناح راست" افزودند، نوک تیز حمله را بر "مخالفان قسم‌خورده دوم خرداد" گذاشتند؛ به "نقش مرموز بعضی رسانه‌های قشری و تمام‌خواه" پرداختند که "حملات صریح و بی‌پرده و براندازانه خود را متوجه ریاست جمهوری.... نموده‌اند" و "سرکوب آزادی‌های مدنی و ایجاد فضای رعب و وحشت" را هدف قرار داده‌اند. (۵۴)

موتلف سیاسی "جناح چپ" در جنگ قدرت جاری جناح "میان‌رو" ست که سالها موتلف "جناح راست" بود. میان‌روها حتا پس از اینکه وارد ائتلاف با "جناح چپ" شدند و خاتمی را روی کار آوردند، کوشیدند که روابط حسنه‌شان را نسبت به "جناح راست" حفظ کنند؛ اما این جریان که شمار بزرگی از تکنوکرات‌ها و مدیران بخش صنعت و دستگاه دولت "جمهوری اسلامی" را در برمی‌گیرد، نسبت به محاکمه غلامحسین کرباسچی دبیرکل "کارگزاران سازندگی" ساکت ننشست و به افشاگری گسترده‌ای علیه آن دست زد؛ به ویژه در زمینه عملکرد "راست‌ها" در بازداشت‌گاه‌ها و شکنجه‌ی زندانیان (۵۵). با این همه باز کوشیدند که از اصل "خیر الامور اوسطها" تخطی نکنند و مناسباتشان را با "راست‌ها" کژدار و مریز به پیش برند. به همین خاطر هم واکنش تند و تیزی به استیضاح عبدالله نوری و کوشش برای برکنار ساختن عطاءالله مهاجرانی توسط مجلس نشان ندادند. اما وقتی که به جریان افتادن پرونده اسدالله بیات معاون پیشین مجلس را درست پس از "قتل‌ها" و درست در بحبوحه فشارها دیدند، به واکنش برآمدند. با طرح این نکته که "در گذشته مهاجمان و هدف‌های تهاجم در دو سوی خط انقلاب و ضدانقلاب قرار داشتند و می‌شد دوست و دشمن را از هم باز شناخت؛ اما آنچه این روزها رخ می‌دهد به دهها حدس و گمان آلوده است"، به اعتراف برآمدند که آرایش قوای سیاسی در جامعه تغییر کرده و "صفا‌رآئی جدید"ی به وجود آمده است. از این داده اما استنتاج منطقی نکردند و بحث‌شان را به

نتیجه‌گیری نهائی نرساندند که چه نیروهائی از صف انقلاب‌شان بیرون رفته‌اند و به "ضدانقلاب" پیوسته‌اند. چه، فرصت‌طلبند و فاقد اصول و سخت هوادار "رال پلیتیک". در عوض از "پیدایش نوعی تشکیلات سازمان‌یافته" خبر دادند که "هدف نهائی آن تضعیف دولت جناب آقای خاتمی، کاهش اعتماد عمومی و آشفتگی اجتماعی است که اگر این هدف‌های شوم محقق شود جامعه برای مقابله با آن ناگزیر به پرداخت تاوان سنگینی‌ست. زیرا آرامش و امنیت هدف اصلی تشکیل حکومت‌ست؛ و اگر دولتی نتواند امنیت شهروندان خود را تأمین کند، فلسفه وجودی خود را از دست خواهد داد." (۵۶)

اگر "جناح میانه‌رو" عاملان کشتارها را در پشت پرده ابهام می‌گذارد، "جناح راست" در این باره هیچ ابهامی ندارد. تا آنجا که می‌تواند بر این نکته پا می‌فشارد که کار، کار "استکبار جهانی‌ست" و "عوامل مستقیم و غیرمستقیم" آنها، یعنی "منافقین کوردل" و "سرویس‌های جاسوسی بیگانه". هدف این "نامنی‌ها و قتل‌های دلخراش" را هم "مخدوش ساختن چهره نظام جمهوری اسلامی" و می‌نمایانند؛ که حرفی‌ست گلی، و بی‌معنی. حرف مشخص و با معنی‌شان اما این است که نباید درباره این قتل‌ها زیاد حرف زد، حساسیت نشان داد و مته به خشخاش گذاشت که به سود دشمن است.

"دشمن می‌خواهد به جو اختلاف بین نیروهای خودی دامن زند و جناح‌ها باید مراقب باشند نادانسته به دعوا دامن نزنند." (۵۷)

روی صحبتشان هم بیشتر "جناح میانه‌رو"ست. تلاش می‌کنند که آنها را از "جناح چپ" جدا کنند.

"افرادی در داخل، خواسته و ناخواسته ابزار دست بیگانگان شده‌اند و دشمنان پشت این طرح حساب‌شده، اهداف زیادی را تعقیب می‌کنند.... آنها همچنین تلاش می‌کنند تا دولت و مسئولان نظام، به خصوص مسئولان امنیتی و قوه قضائیه را ناتوان جلوه دهند. همه جناح‌های وابسته به انقلاب یا هر گرایش باید توجه کنند که یک هدف دشمن ایجاد جو اختلاف بین نیروهای خودی‌ست." (۵۸)

دیر شده بود. از این حرف‌ها گذشته بود. توپ و تشر "جناح راست" هم دیگر کارگر نبود، چه رسد به پند و اندرزشان. به همین خاطر هم شاید، روزنامه جمهوری اسلامی به صدا در آمد. ابتدا به نرمی و سپس با تندی.

"برخی گروه‌ها و جناح‌ها و فرصت‌طلبان، برای بهره‌مندی‌های سیاسی-تبلیغاتی سعی می‌کنند با جملات دوپهلوی و حتا بعضاً با چنان اطمینان و قاطعیتی از محکومیت جناح رقیب خود سخن به میان می‌آورند که گوئی خبرهای موثقی دارند ولی آن را پنهان کرده‌اند... منطقاً لازم است کسانی که با چنین قاطعیتی اظهارنظر می‌کنند، اطلاعات خود را در اختیار مراکز مربوطه قرار دهند تا بلکه به یافتن سرنخ‌ها کمک شود." (۵۹)

" آمریکا اگر به طور رسمی، مسئولیت حوادث اخیر را به جناح خاص در ایران نسبت می‌دهد، به هر حال دشمن است و دیگر همه می‌دانند که چه اهدافی را تعقیب می‌کند. اما از دوستانی که ادعای دوستی می‌کنند ولی موضع خصمانه دشمن را تأیید می‌کنند این انتظار نمی‌رود که برخوردهای کینه‌توزانه دشمن را تکرار نمایند" (۶۰)

اما تلاش این‌ها هم به جایی نمی‌رسد. فضا پُر خلجان‌تر و تضادهای حادث‌تر از آن است که کسی میدان خالی کند. تأکیدهای هر روزه‌ی دولت بر پیگیری جنایت و کُلی‌گویی‌های سخنگوی قوه قضائیه و اعضای "کمیته‌ی ویژه‌ی بررسی قتل‌های مشکوک" نه تنها در فروکش تنش و افزایش آرامش جامعه تأثیری ندارد که به ناخرسندی و نگرانی‌ها شدت می‌بخشد. شیرازه‌ی کار از دستشان در رفته است. پشه‌شان روی آب ریخته شده است. روزنامه‌ها و نشریه‌ها بیش از پیش از پیش به ماجرا می‌پردازند و از ناکارایی وزارت اطلاعات اظهار تعجب می‌نمایند. مهار دانشگاه را هم دیگر در دست ندارند. گرفتاری از حدِ "دفتر تحکیم وحدت" گذشته است. حالا با حرکت مستقلی روبرو هستند که به هیچیک از جناح‌هایشان وابسته نیست و خواستار استعفا‌ی وزیر اطلاعات و رئیس قوه قضائیه است. (۶۱) در آئین چهلمین روز خاکسپاری پروانه و داریوش فروهر نیز دست وزارت اطلاعات در قتل‌های مشکوک رو می‌شود. خبرهایی هم که از خارج از کشور به ایران باز می‌رسد فرضیه‌ی دخالت وزارت اطلاعات را تأیید می‌کند. دیگر جای حاشا نیست که عامل اجرای قتل‌ها، همین وزارت‌خانه است. وضعیت خطرناک شده است. خطر را احساس می‌کنند. می‌ترسند و خشمگین‌اند. این ترس و خشم در گفتارشان دیده می‌شود.

"در واقع خشونت بهانه خوبی شده تا از این طریق، سربازان گمنام و جان بر کف در قلمرو امنیتی کشور در معرض حملات وقیحانه‌ای قرار گیرند.... حتا عده‌ای با گستاخی تلاش می‌کنند این شبه را جا بیندازند که اگر ساختار امنیتی کشور نتواند ردپای جنایتکاران را پیدا کند، این نشان می‌دهد که قتل‌های مشکوک توسط خودش صورت گرفته است.... اکنون با گذشت زمان، بهتر می‌توان درباره اهداف و انگیزه‌های این و آن در موضع‌گیری‌های اخیر و نظریه‌پردازی‌های اخیر به جمع‌بندی پرداخت. خط مشکوکی وجود دارد که اگرچه گاهی هم از زبان بعضی خودی‌ها و نیروهای انقلاب سخن خود را بیان می‌کند، ولی هدفش تحریب و دستکم "تضعیف ساختار امنیتی کشور" به هر قیمت ممکن است." (۶۲)

در همین روزهاست که یکی از مقام‌های اطلاعاتی جمهوری اسلامی، به خارج از کشور می‌گریزد (یا گریزانده می‌شود). یکی هم گویا مخفی می‌شود. این‌ها هرکدام به انتشار فهرست نام کسانی دست می‌زنند که انگار مورد

تحقیق قرار گرفته‌اند و ممکن است کشته شوند. از آمرین هم می‌گویند. به دو روایت. روایت اول از ابوالحسن بنی‌صدر است.

"قتل‌های اخیر به ترتیب زیر انجام شده‌اند:

۱- حکم قتل را آقای خامنه‌ای، (رهبر) صادر و آقای منیرالدین شیرازی (روحانی) به آقای سرتیب ذوالقدر ابلاغ کرده است.

۲- او توسط همکار خود، حسین عبداللهی که از فرماندهان مرکز ثارالله (واحد‌های ضدشورش مستقر در پونک تهران) و حسین لاجوردی (فرزند اسدالله لاجوردی قصاب معروف زندان‌های ایران) و فرزند حسن شریعتمداری، مدیر مسئول کیهان، احکام قتل‌ها را به اجرا گذاشته است.

۳- در قتل‌ها دو تیم شرکت داشته‌اند:

- قتل داریوش فروهر و پروانه فروهر توسط تیمی انجام گرفته است که در خارج از ایران (لبنان) نیز کارآموزی کرده و در ترورهای خارج از کشور نیز شرکت داشته‌اند.

- قتل‌های نویسندگان توسط تیمی انجام گرفته است که در جو تعصب شدید نگاهداری می‌شوند. (۶۳)

روایت دوم را آنکه به خارج از کشور گریخته، می‌گوید. به خبرنگار روزنامه فرانکفورتر روزن شتار

"... "مجمع رفع بحران" که از وجودش حتا همه نمایندگان مجلس نیز با خبر نیستند، می‌تواند خودمختار تصمیماتی بگیرد و حتا دستور به قتل دیگران بدهد. این مجمع..... دارای چهار عضو ثابت است. رهبر مذهبی، علی خامنه‌ای؛ رئیس سپاه پاسداران؛ رئیس جمهور سابق و مسئول فعلی "مجمع تشخیص مصلحت نظام"، هاشمی رفسنجانی و رئیس جمهور محمد خاتمی. هریک از این‌ها همراه با یک مشاور هستند..... در هنگام نیاز افراد دیگری نیز به این مجمع راه پیدا می‌کنند. به عنوان مثال مصباح یزدی مسئول بخش ایدلوژیک علمیه قم، آیت‌الله یزدی، مسئول قوه قضائیه و ناطق نوری که فوق محافظه‌کار است و یا وزیر کشور. از آنجائیکه پس از انتخابات ریاست جمهوری فضای مطبوعات بازتر شد، این مجمع تصمیم گرفت که تحقیقاتی در مورد روزنامه‌نگاران، ناشران، نویسندگان و سایر روشنفکران بکند..... حدود ۲۰۰ نام که با نظام ناسازگارند - چه زن و چه مرد - ارائه شد. پس از مدت کوتاهی، اولین کسانی که نامشان در این فهرست آمده بود، قربانی ترورها شدند. به این ترتیب دانشجویی در مازندران به قتل رسید. همچنین یکی از فعالین «جنبش» سندیکائی به نام بیشه گلاه و یکی از مسئولان روزنامه‌ی محلی‌ی در زاهدان و یک ناشر تهرانی به نام انور صمدیان و هفت نفر دیگر.

درباره این گروه از مقتولین در مجامع عمومی زیاد صحبت نشده، پس از

قتل فروهرها و نویسنده‌ها بود که سر و صداها بلند شد. چه در داخل از کشور و چه در خارج" (۶۴)

این روایت درست است یا روایت پیشین؟ درستی و دقت‌شان تا چه اندازه است؟ یا که هیچکدام دقیق نیستند و تنها عناصری از واقعیت را بردارند. مگر نه این است که در هم آمیختن راست و دروغ و انتشار دادن اطلاعات نادرست و نادقیق و گمراه‌کننده، جزو پیش پا افتاده‌ترین شگردهای هر دستگاه اطلاعاتی است؟

بحران قتل‌های سازمان یافته

به هر رو. باید سر رشته امور را به دست می‌گرفتند؛ به این روند آشوبناک مه‌ار می‌زدند و ابتکار عمل را از آن خود می‌ساختند. پس در روز دوازدهم دی‌ماه، رئیس قوه قضائیه‌شان ابراز امیدواری می‌کند که چند و چون "قتل‌های اخیر با پیگیری همه مسئولان کشور در حال روشن شدن است." و این درست همان روزی است که خبر می‌دهند "کمیته‌ی تحقیق درباره قتل‌های مشکوک" گزارش خود را تسلیم رئیس جمهور کرده است و رئیس جمهور هم از "کمیته...." خواسته است که نتیجه تحقیق خود را به مردم گزارش دهد. در روز دوشنبه ۱۴ دی‌ماه دادگاه تهران حکم توقیف روزنامه "شلمچه" را صادر می‌کند که ارگان دار و دسته‌های چماق‌دار است و افسار گسیخته‌ترین گروه‌بندی "جناح راست". توقیف "شلمچه"، اگر امتیازی باشد به ائتلاف "جناح چپ" و "جناح میانه"، امتیاز ناچیز است و خیلی دیر. سه‌شنبه ۱۵ دی‌ماه، همان روزی که فرانکفورتر روند شاو از قول یکی از همکاران به خارج از کشور گریخته "مجمع رفع بحران" خبر می‌دهد که خاتمی در جلسات تصمیم‌گیری کشتار مخالفان شرکت می‌کند و درست چند ساعتی پس از پخش خبر ترور نافرجام علی رازینی رئیس کل دادگستری تهران، یک "منبع نزدیک" به "کمیته ویژه رسیدگی به قتل‌های مشکوک" به خبرنگار "ایرنا" می‌گوید که "تا ساعتی دیگر اطلاعیه‌ی مهمی از سوی مقام‌های مسئول درباره‌ی قتل‌های مشکوک اخیر صادر خواهد شد." درست یک ساعت پس از پخش این خبر، یعنی در ساعت ۲۲/۲۱، "روابط عمومی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران" اطلاعیه زیر را صادر می‌کند:

"وقوع قتل‌های نفرتانگیز اخیر در تهران نشان از فتنه‌ای دامن‌گیر و تهدیدی بر امنیت ملی ایران داشته است. وزارت اطلاعات بنا به وظیفه قانونی و به دنبال دستورات صریح مقام معظم رهبری و ریاست محترم جمهوری، کشف و ریشه‌کنی این پدیده شوم را در اولویت کاری خود قرار داد و با

همکاری کمیته ویژه تحقیق رئیس جمهوری موفق گردید شبکه مزبور را شناسائی، دستگیر و تحت تعقیب و پیگرد قانونی قرار دهد و با کمال تأسف معدودی از همکاران مسئولیت ناشناس، کج‌اندیش و خودسر این وزارت که بی‌شک آلت دست عوامل پنهان قرار گرفته و در جهت مطامع بیگانگان دست به این اعمال جنایتکارانه زده‌اند، در میان آنها وجود دارند.

این اعمال جنایتکارانه نه تنها خیانت به سربازان گمنام امام زمان (عج) محسوب می‌شود، بلکه لطمه بزرگی به اعتبار نظام مقدس جمهوری اسلامی وارد آورده است. وزارت اطلاعات ضمن محکوم کردن هر جنایت علیه انسان‌ها و هرگونه تهدید علیه امنیت شهروندان و درک عمیق از ابعاد فراملی این فاجعه، عزم قاطع خود را در ریشه‌کنی عوامل و محرکان خشونت سیاسی و تضمین امنیت اعلام داشته و به امت شریف ایران اطمینان می‌دهد همانگونه که در فراز و نشیب‌های انقلاب اسلامی حافظ امنیت و استقلال کشور و حقوق شهروندان بوده است، این‌بار نیز با تمام توان و امکانات خود بقایای باندهای مخرب و قانون شکن را مورد هجوم قرار داده و سایر سرنخ‌های داخلی و خارجی این پرونده پیچیده را برای دستیابی به دیگر عوامل این فتنه دنبال خواهد کرد.

بیشترین چیزی که می‌توانستند بگویند، همین است؛ که "شبکه"ی فتنه‌افروزی را "شناسائی" کرده‌اند که شک ندارند این "شبکه" در "جهت مطامع بیگانگان دست به این اعمال جنایتکارانه زده" است. که گرچه هنوز گردانندگانش را نشناخته‌اند. پنهان‌اند! اما در میان آنهایی که پیدا کرده‌اند، "معدودی" از اعضای وزارت اطلاعات دیده می‌شود که بی‌شک آلت دست آن عوامل "پنهان" بوده‌اند. مهم نیست که این معدود اعضای وزارت اطلاعات که هستند و چند نفر هستند. اما مهم است بدانیم و شک نداشته باشیم که این افراد "مسئولیت‌ناشناس" هستند و "کج‌اندیش" و "خودسر"! توجه هم می‌دهند که مسئله‌ای که پیش آمده به هیچ‌وجه ساده نیست؛ پیچیده است و حلش وقت می‌برد و دقت و درایت.

اما قرار نیست مسئله به همان صورتی فهمیده شود که طرح شده است. به این دلیل ساده که مسئله اصلاً جنایت‌هایی که روی داده و خون‌هایی که ریخته شده نیست. مسئله "پیچیده‌تر" از این حرف‌هاست. مسئله، وزارت اطلاعاتی است که اینک دستش روست و زیر ضرب است و موضوع بحث خاص و عام. مسئله این است که اگر ختم غائله هرچه زودتر اعلام نشود، کار بیخ پیدا می‌کند و به جاهای باریک می‌کشد، و چیزهایی رو می‌شود که هیچ به مصلحت نیست و "تهدیدی برای امنیت ملی" است. نه، باید این "فتنه" را خواباند. هرچه زودتر بهتر. هم از این رو، این بار پیش از همه ولی فقیه روی صحنه می‌آید.

"..... آنچه موجب تعجب و حیرت است، مواضع بعضی مطبوعات خودی و رسانه‌های داخلی‌ست که درست مانند دشمنان عمل می‌کنند.....

تبلیغات علیه وزارت اطلاعات، کمال بی‌انصافی و ظلم مسلم است و من به مستولین، معاونین و مدیران این وزارت‌خانه عرض می‌کنم که مبادا روحیه خود را از دست بدهید، سنگرهایتان را محکم حفظ کنید.....

عناصر شریر و ماجراجو و فرصت‌طلب به تصور این که وزارت اطلاعات تضعیف شده و قدرت و توانائی ندارد، سعی می‌کنند فضای کشور را از زیر چتر امنیتی خالی فرض کنند و من به آنها نصیحت می‌کنم که این اشتباه را مرتکب نشوند.

..... با توجه به تجربه‌هایی که این جانب در زمینه‌های گوناگون اداره‌ی کشور دارم، نمی‌توانم باور کنم و بپذیرم که این قتل‌ها بدون سناریوی خارجی باشد.....

دشمنی ﴿مرحوم فروهر﴾ و همسرش بی‌ضرر و بی‌خطر بود. آنها هیچ ضرری نداشتند و به هیچ جا هم وابسته نبودند..... آنها مرتب علیه نظام اطلاعیه می‌دادند، اما مردم تحت تأثیر و نفوذ فروهر نبودند و کسی هم او را نمی‌شناخت و انصافاً فروهر و همسرش نانجیب نبودند، بنابراین چگونه می‌توان باور کرد کسانی که فروهر را کشته‌اند دوست نظام هستند و برای نظام کار می‌کنند.....

ممکن است عواملی که جزو وزارت اطلاعات بودند، فریب خورده باشند و یا تحت تأثیر بیگانگان قرار گرفته باشند. باید گشت و عوامل را پیدا کرد... وزارت اطلاعات یک تجربه سخت را از سر گذرانده و نقطه ضعفی را که در پیکره‌اش وجود داشت، صادقانه به اطلاع مردم رساند و به نظر من شجاعت برداران وزارت اطلاعات در بیان این حقیقت قابل تحسین است. (۶۵) آنچه در نماز جمعه ۱۸ دی‌ماه از زبان سیدعلی خامنه‌ای درمی‌آید، حرف‌های حساب شده و اندیشه شده‌ای بود که با هدف رفع اتهام از خودشان، اعاده حیثیت از دستگاه امنیتشان. هشدار دادن به "جناب چپ‌ی‌هاشان و ایجاد امیدواری در طیف روشنفکران دگراندیش و جریان‌هایی جهانی بود که نسبت به خاتمی خوش‌بینند و به او امید بسته‌اند. از قضا سخنگوی وزارت خارجه آمریکا، یک روز پس از انتشار بیانیه‌ی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی اعلام کرده بود که "دستگیری‌ها را گام مثبتی در جهت برقراری حکومت قانون می‌داند و تأمین امنیت شهروندان در بیان باورهایشان" (۶۶)

و یکی از روزنامه‌نگاران دگراندیش داخل کشور نیز به خبرنگار رویتر گفته بود "این اولین باری‌ست که دولت پذیرفته که عناصر خودش دست به جنایت زده‌اند و این نقطه قدرت دولت‌مان است." (۶۷)

خاتمی هم در سخنرانی شب ۲۱ ماه رمضان در امتداد همان خطی حرف می‌زند که خامنه‌ای ارائه داده بود؛ با این فرق که از زاویه ایجابی و اثباتی به مسئله می‌پردازد؛ نه سلبی و نفی.

"..... همه جریان‌های سیاسی، علما و مراجع این اعمال و جنایت‌ها را محکوم و تاکید کردند که با این مسئله باید برخورد و این لکه ننگ از جامعه ما برچیده شود و این نقطه اقتدار نظام ماست....."

ما در هر کجای این پیکره عظیم با همت مردم و با تأیید رهبری معظم انقلاب و با همبستگی ملی و به لطف خداوند این غده را در خواهیم آورد و در خدمت به مردم و پیشرفت جامعه همت خواهیم گماشت. امروز عزم ملی برای استقرار نظام و قانون‌گرایی پدید آمده است و مردم از این موقعیت و جو خوب باید با همبستگی و وحدت استفاده کنند." (۶۸)

"کارگزاران سازندگی" و روحانیت همراهشان هم در حد امکان می‌کوشند که از دامن‌زدن به اختلاف پرهیزند، برخوردشان را با "جناح راست" تعدیل کنند و آنها را به بازنگری رفتارشان تشویق. (۶۹) پیشنهاد مشخص‌شان هم این است که موضوع از راه‌های قانونی دنبال شود و "تحقیق و تفحص پیرامون قتل‌ها و ترورهای اخیر و عوامل دست‌اندرکار آن" تا رسیدن به نتیجه ادامه یابد. (۷۰) اما "جناح چپ" دست‌بردار نیست. با اعتماد به نفس خط‌مشی‌اش را پی‌می‌گیرد - هرچند با لحنی آرام‌تر- استعفای وزیر اطلاعات را می‌خواهد و بازسازی وزارت‌خانه را.

"بدون تردید با معرفی تعدادی از کارکنان وزارت اطلاعات به عنوان دست‌اندرکاران قتل‌های فجیع اخیر ضربه بزرگی به حیثیت این وزارت و پیکره نیرومند و سالم آن وارد شده است و سخن از احتمال رخنه کشورهای خارجی به این دستگاه حساس و مرکز تأمین امنیت کشور می‌دهد....."

"جبهه مشارکت ایران اسلامی" نخستین گام را جهت جلب اعتماد عمومی، برکناری مدیریت کنونی وزارت اطلاعات و بررسی عملکرد آن می‌داند. هنگامی که پیگیری پرونده قتل‌ها از سوی آقای رئیس‌جمهور به یک هیئت ویژه واگذار شد، حکایت از آن می‌نمود که اعتماد لازم برای پیگیری موضوع به وزارت اطلاعات نبوده است و انتظار می‌رفت خود استعفا نماید....."

..... جبهه مشارکت ایران اسلامی هم‌صدا با تمامی آحاد ملت و مسئولان بلندپایه کشور خواستار پیگیری و ادامه تحقیقات و جراحی سلول‌های بیمار و ردیابی دخالت‌های مشکوک عوامل خارجی در این مرکز است و اطمینان عمومی‌ست و چنین جراحی و تجسسی نیازمند جراحان حاذق و ذی‌صلاح است که اراده لازم را برای قطع دست اجانب و اعضاء بیمار داشته باشد." (۷۱)

"دفتر تحکیم وحدت" هم به رئیس‌جمهور هشدار می‌دهد که از برخورد

"مصلحت‌جویانه" به مسئله خودداری کند و وزیر اطلاعات را کنار بگذارد. (۷۲) روزنامه "سلام" هم از قول شماری از نمایندگان مجلس می‌نویسد که آقای خاتمی قصد عزل آقای ذری نجف‌آبادی از پست وزارت اطلاعات به جهت عدم توانائی وی در حفظ امنیت کشور را دارد و ظاهراً آقای ذری نجف‌آبادی دو ماه از رئیس جمهور مهلت خواسته است. (۷۳) و رفته رفته جریان‌هایی از "جناح میانه‌رو" هم با "جناح چپ" هم‌آواز می‌شوند و خواستار استعفای وزیر و "اصلاحات اساسی" در وزارت اطلاعات. (۷۴)

ذری نجف‌آبادی اما از کار کناره نمی‌گیرد و پابر می‌ماند. "جناح راست" حاضر به واپس‌نشستن و امتیاز دادن نیست. حمله حریف را با ضد حمله پاسخ می‌دهد. لبه تیز را هم متوجه "جناح چپ" می‌کند؛ از زبان دبیرکل "جمعیت‌های موتلفه اسلامی"، حبیب‌الله عسگر اولادی مسلمان می‌شنویم:

"البته یکی از تحریکات بیگانگان و ضدانقلاب، انتقام از وزارت اطلاعات بوده و هست. آنها تلاش دارند وزیر اطلاعات را مقصر جلوه داده و در شرایط حساس با مجبور کردن وی به استعفا به مقصد خود که متلاشی کردن نیروهای اطلاعاتی و انفجار اسناد گران سنگ در آنجاست، برسند." (۷۵)

اما در این نقطه نمی‌ایستند. این بار می‌خواهند تا ته خط بروند و توهم‌زدائی کنند و حریف را سر جای خود نشانند. می‌خواهند به حریف‌شان درس عبرت دهند. به حریفی که قواعد بازی را زیر پا گذاشته و برای حفظ موقعیتش تقلب می‌کند. روز ۲۱ دی‌ماه، حجت‌الاسلام روح‌الله حسینیان، رئیس "مرکز اسناد انقلاب اسلامی" در گفتگوی اختصاصی با روزنامه کیهان فاش می‌کند که:

"این که اصل عمل قتل‌های اخیر بر خلاف مصالح نظام اسلامی و محکوم بوده است، در آن هیچ تردیدی نیست. ولی باید برای ریشه‌کنی این قضایا جسارت اعلام واقعیت‌ها را داشته باشیم تا بتوانیم راه صحیح پیشگیری از آن را به دست آوریم.

نخست این که نیروهائی که مرتکب چنین قتل‌هایی شدند نیروهای مذهبی بوده و از لحاظ سیاسی از طرفداران جناح چپ استحاله شده و از هواداران جدی رئیس جمهوری بوده‌اند و تا آنجائی که من از سوابق ممتد آنها اطلاع دارم، مسئول این جریان آدم اهل فکری بود. مقتولان نیز از مخالفان نظام بودند به طوری که بعضی از آنها مرتد بودند و عده‌ای دیگر ناصبی بوده و نسبت به ائمه اطهار(ع)، جسارت می‌کردند.....

تا جائی که من اطلاع دارم، مدتی است نیروهای چپ فرصت‌طلب در حال تدوین سناریویی برای در دست گرفتن وزارت اطلاعات هستند..... در این راستا تا حدودی موفق هم شدند، به طوری که چند معاون و مسئول را به

آقای ذری تحمیل کردند و....." (۷۶)

حسینیان این حرف‌ها را در برنامه‌ی تلویزیونی "چراغ" هم می‌گوید. در سه‌شنبه شب ۲۳ دی‌ماه. و این بیش از پیش به تنش میان جناح‌های حاکمیت دامن می‌زند. "جناح میانه‌رو"، دوباره در کنار "جناح چپ" قرار می‌گیرد؛ در صفی فشرده و در فضائی سخت متشنج. "مجمع روحانیون مبارز" بیانه می‌دهد و مصاحبه حسینیان را "توهین‌آمیز به ملت و تضعیف‌کننده ریاست جمهوری" می‌خواند و کشتارهای سازمان‌یافته دگراندیشان را "میوه‌های تلخ و ثمرات نامطلوب تفکر و اندیشه انحرافی و غیراسلامی فرهنگ خشونت، توسل به زور و قانون‌شکنی" می‌نامد و ادامه می‌دهد:

"پس از کشف دخالت عناصری از وزارت اطلاعات در قتل‌های اخیر، شنیده شد که در یکی از محافل تصمیم‌گیری پیشنهاد ارائه سناریوی عجیبی مطرح گردید که با ساختن مصاحبه‌ای چند تن از زندانیان تمامی قتل‌ها را به عهده گرفته و بدین‌ترتیب ماجرای دردناک اخیر قبل از اطلاع ملت خاتمه یافته و خون مقتولین بی‌گناه لوث شود که با مخالفت شدید ریاست جمهوری مواجه و منجر به تشکیل کمیته تحقیق قتل‌های مشکوک شد." (۷۷)

"مجمع نمایندگان ادوار مجلس" از خاتمی می‌خواهد "بدون ملاحظاتی سیاسی" و "با قوت و قدرت ماجرا را پیگیری و همه‌ی عوامل انحراف را شجاعانه از میان بردارد." (۷۸) (۱۲۰) تن از مدرسین، محققین و روحانیون حوزه علمیه قم با صدور بیانیه‌ای عقده‌گشائی می‌کنند؛ از کسانی که "خود را متولیان انحصاری دین می‌دانند" شکایت می‌کنند که اسلام "این مکتب پرربار را مظهر خشونت، چماق و حمله به افراد و اماکن، تهدید و ارعاب محافل فکری و فرهنگی کرده‌اند" و از "ستمی نابخشودنی در حق اسلام و پیامبر"، و فغان سر می‌دهند. (۷۹) علی ربیعی مدیر مسئول روزنامه "کار و کارگر" در مقاله‌ی افشاگریانه از روند تحول در وزارت اطلاعات در دوره وزارت فلاحیان می‌نویسد و اینکه "این تحولات نشأت گرفته از سلیقه‌های کج و اندیشه‌ی تنگ‌منسوب‌شدگان به ناسزا و کوتاه‌قامتان ناروایی بود که از حداقل روشن‌بینی و ژرف‌نگری بی‌بهره بودند که ساختار اطلاعاتی و امنیتی کشور را منطبق با نیازهای زمانه بازسازی کنند و به جای به کارگیری نیروهای مخلص و قدیمی سپاه و دستگاه‌های دیگری که به خانواده‌ی وزارت اطلاعات پیوستند، افرادی از باند و گروه خود به روش افقی در موقعیت‌های حساس گمارده و در واقع یک الیگارش‌ی اطلاعات محفلی را بنا نهادند....." (۸۰)

"مجاهدین انقلاب اسلامی" هم ترورها را "بخشی از یک سناریوی گسترده با اهداف کلان ضدانقلابی و ضدملی" قلمداد می‌کنند. آنها همچنین خبر می‌دهند که "جناح راست بر آن است که طرح عدم کفایت رئیس جمهور را به مجلس ببرد." (۸۱) هواداران "دفتر تحکیم وحدت" در گردهم‌آئی و

تظاهرات دانشجویی شعار می دهند: "توطئه خائنین افشاء باید گردد"، "توطئه کودتا، افشاء باید گردد"، "وزیر اطلاعات، استعفا، استعفا." (۸۲)

جز در ماه‌های اول سال ۱۳۶۰، هرگز در چنبره‌ی بحرانی چنین حاد گرفتار نشده بودند؛ هرگز این چنین پرده را ندیده بودند و برای هم خط و نشان نکشیده بودند. "میان‌روها" و سکان‌داران نظام هراسناک و اندیشناکانند. چون همیشه، هاشمی رفسنجانی است که "جمع‌بندی" مباحث و مشاجرات را ارائه می‌دهد و از دو طرف می‌خواهد که "قتیله" را پائین بکشند و بگذارند که "کار در سیر خودش درست پیش رود".

"مشاجراتی که هم اکنون در پیش رو داریم و به خصوص جناح‌های اصلی در میدان کشور که همدیگر را متهم می‌کنند سودی از این بحث‌ها نمی‌برند. ما به جان هم می‌افتیم و همدیگر را متهم می‌کنیم و لکه‌دار می‌کنیم و همه با این گونه بحث‌هایی که می‌شود، ضرر می‌کنیم." (۸۳)

آنچه را که رفسنجانی در بیانی آرام و خونسرد گوشزد می‌کند، روزنامه "جمهوری اسلامی" با دل‌نگرانی و سراسیمگی به زبان می‌آورد.

"افراد مستقل و غیروابسته به جناح‌های سیاسی وقتی در منازعات جناح‌ها دقت می‌کنند، دقیقاً یک کشتی را در دریائی متلاطم پیش چشمان خود مجسم می‌نمایند که سرنشینان آن هر کدام به سوراخ کردن قسمتی از کشتی مشغولند؛ به خیال این که با این کار آن دیگری غرق می‌شود و خود می‌تواند کشتی را تصاحب کند! غافل از این که وقتی کشتی سوراخ شود، همه غرق می‌شوند و دیگر از خود کشتی و سرنشینان آن اثری نخواهد ماند....."

جنگ قدرتی که میان جناح‌ها وجود دارد، مانع روشن شدن واقعیت‌هاست..... هر جناحی سعی می‌کند قتل‌ها را به جناح مقابل منتسب کند. در این میان مقدمات زیر سؤال می‌روند، انگشت‌های اتهام به سوی افراد موجه نشانه می‌روند. انقلاب و دین و نظام، به خشونت متهم می‌شوند و این همه صورت می‌گیرد برای اینکه عده‌ای مایل هستند قدرت خود را تحکیم کنند و قله‌های تسخیرناشده را به تسخیر درآورند....." (۸۴)

وضعیت به حدی مخاطره‌آمیز است که "میان‌روها" هم به صرافت می‌افتند و ضرورت آتش‌بس فوری و آنی را پیش می‌کشند. بیش و کم با همان استعاره‌های روزنامه "جمهوری اسلامی". با این فرق که برخلاف ترازوی روزنامه "جمهوری اسلامی" که به سود "راست‌ها" میزان شده، کفه ترازوی این‌ها به سود "چپ‌ها" سنگینی می‌کند.

"..... در زمانی که کمیته تحقیق درباره قتل‌های سازمان‌یافته به مراحل خوب و تعیین‌کننده‌ای رسیده است و هر آن ممکن است با ارائه گزارش نهائی خود غائله قتل‌ها را ختم کند، این ظن را که کسانی واقعاً مخالف حقیقت‌یابی کمیته تحقیق هستند، تقویت می‌کند. این جماعت از این نکته

بدیهی غافلند که کشتی جمهوری اسلامی که همه جناح‌ها بر آن سوارند تحت تأثیر تحولات اخیر در دریای متلاطم بدگمانی‌های داخلی و خارجی شناور است و تیشه‌هایی که حضرات گمان می‌برند بر پشت رقیب فرو می‌کوبند، در حال شکستن کشتی ملت و دولت ایران است و اگر این ضربات ناشیانه چندی دیگر نیز بیاید، نه از تاک نشانی خواهد ماند و نه از تاک نشان..... با وضع بفرنجی که در این یک هفته اخیر پیش آمده است، همه جناح‌های درون نظام اسلامی با رشته جدیدی به نام "بحران قتل‌های سازمان‌یافته" به یک دیگر گره خورده‌اند و حیات سیاسی همه آنها به حل مدبرانه این بحران بستگی دارد. پس بگذارید عالی‌ترین مقام اجرائی کشور به حکم وظیفه و اختیارات قانونی‌اش این بحران را حل کند." (۸۵)

پایان داستان را می‌شود حدس زد. "کمیته تحقیق درباره قتل‌ها مشکوک" در روز ۲۴ دی‌ماه نتیجه کار خود را اعلام می‌کند.

"..... تصمیم‌گیری‌های افرادی که قتل‌ها را سازماندهی و اجرا کرده‌اند به صورت محفلی بوده. تحقیقات عمیق حاکی از آن است که هیچکدام از گروه‌ها و جناح‌های سیاسی در این کار به هیچ عنوان دخالت نداشته‌اند....

متأسفانه در برخی روزنامه‌ها به طور ناصحیح به اسامی برخی مدیران وزارت اطلاعات به عنوان مظنون اشاره شده است که عاری از صحت بوده و این امور مورد پیگرد قانونی است." (۸۶)

بدین ترتیب "کمیته....." به کار خود پایان می‌دهد و پرونده‌ی "قتل‌های مشکوک" را به دادستان نظامی تهران می‌دهد. و دادستان، حجت‌الاسلام محمد نیازی هم در اولین گفتگوی خود با مطبوعات، آگاهی می‌دهد که:

"در این پرونده تنها به چهار فقره قتل مربوط به مقتولان داریوش فروهر و همسرش، محمد مختاری و محمد جعفر پوینده رسیدگی می‌شود.

- ۱۰ نفر تحت تعقیب قرار گرفته و بازداشت شدند که شماری از آنان با سپردن قرار و تعدادی به لحاظ بی‌گناهی آزاد شده‌اند و تعدادی هنوز در بازداشت به سر می‌برند.

- برابر اصل ۱۶۵ قانون اساسی - که اصل بر محاکمه علنی است مگر به امنیت ملی ضربه وارد کند که آنهم با تشخیص رئیس دادگاه است - در این پرونده نیز چنانچه رئیس دادگاه تشخیص دهد، محاکمه علنی خواهد بود.

- تا کنون هیچ یک از متهمان ادعا نکرده‌اند که برای ارتکاب این قتل‌ها مجوز و حکم شرعی داشته‌اند.....

- به لحاظ زشتی این جنایات، شاکله وزارت اطلاعات نمی‌تواند این جنایات را بپذیرد و به همین دلیل متهمان سیر طبیعی و سلسله مراتب تشکیلاتی را دور زده‌اند و به جای ضوابط از روابط استفاده کرده‌اند، و در این قضیه مدیرکل یا معاون مربوطه وزارت اطلاعات در جریان نبوده‌اند....

- متهمان این پرونده ادعاهائی در مورد مقتولین دارند که مورد قبول این دادسرا نیست و متهمان طبعاً از خودشان دفاع خواهند کرد.
- برخی از افراد خارج از وزارت اطلاعات شناسائی شده و اقداماتی انجام شده است تا در مورد وابستگی آنان به خارج تحقیق شود." (۸۷)

میان ماندن و رفتن

با آن همه نگرانی که سر تا پای وجودش را گرفته، طبیعی است که توجه چندانی به ظواهر امر نداشته باشند و از اینکه بی‌مقدمه "فتیله"ی بررسی "کمیته تحقیق"شان را پائین می‌کشند و پرونده‌ی "قتل‌های مشکوک" را به دست "دادستانی نظامی تهران" می‌سپارند، دل‌نگران نباشند.

رد کردن فرضیه‌ی "دخالیت جناح‌ها" در "قتل‌های مشکوک" و پیش کشیدن این نکته که وزیر اطلاعات و مدیران وزارت خانه‌اش از آنچه در "محفلی" از کارمندان می‌گذشته و به ترورها انجامیده، ناآگاه بوده‌اند، فرضیه‌ی سومی را تقویت می‌کند. فرضیه‌ای آشنا. همان فرضیه‌ای را که نخستین بار از سوی وزارت اطلاعاتشان طرح شد. در همان "اطلاعیه" ۵ دی ماه "پیرامون قتل‌های مشکوک اخیر". همان که کشتارها را به یک "شبکه فتنه‌گر" نسبت می‌دهد که شماری از اعضایش از "همکاران مسئولیت ناشناس، کج‌اندیش و خودسر" وزارت اطلاعات‌اند و "آلت دست عوامل پنهان" و در خدمت "مطامع بیگانگان". پس "کمیته تحقیق"شان که در ظاهر مستقل بود و از عناصر دست چین شده رئیس جمهور تشکیل شده بود و به نام "کمیته تحقیق رئیس جمهور" شهرت یافته بود، در پایان چند هفته کار پر جار و جنجال به سناریوئی مهر تائید زد و رخت بر بست، که اطلاعاتی‌هاشان ساخته‌اند و پرداخته‌اند. چه جالب است و طبیعی!

نمی‌خواهند، نخواستند، هرگز نخواستند که به این ستاد فرماندهی "سربازان گمنام امام" کمترین خدشه‌ای برسد. به تشکیلات کارآئی که در تمام بیست سال گذشته چشم و گوش حکومتشان بوده است. به دستگاه پیچیده و هزارتویی که در منکوب کردن نشانه‌ها و نمادهای اعتراض، دستاوردی چشمگیر داشته. به نیروی نیمه‌پیدا و نیمه‌پنهانی که در حرفه‌ی سرکوب فراقانونی خبره شده و آن را توامان با سرکوب قانونی مخالفان به کار بسته. به سازمان خوفناکی که صدها هسته‌ی وحشت‌پراکنی و مرگ‌آفرینی را در این سوی و آن سوی ایران اداره می‌کند و صدها تن از سرشاخه‌های پیکره‌ی جامعه‌ی دگراندیشان و دگرخواهان ما را به خاک و خون انداخته. به نهادی که تروریسم دولتی را جزء تفکیک ناپذیر جمهوری اسلامی ساخته است و از

این رهگذر به قدرت و ثبات نظام‌شان افزوده است. (۸۸)

انتخاب خاتمی به مقام ریاست جمهوری نیز با پیش گرفتن سیاستی نوین نسبت به این سازمان همراه نبود. خاتمی نه تنها در جهت از کار انداختن شبکه‌ی وحشت پراکنی و مرگ‌آوآوری وزارت اطلاعات حرکت نکرده، که در دوران زمامداریش به ویژه از بهار ۱۳۷۷ به این سو - دامنه حرکت باندهای چماقدار و عملیات فراقانونی‌شان بیشتر و بیشتر شده. بیشتر از آنچه در بهار و تابستان سال ۱۳۶۰ دیده شد، شاید. در این ده ماه گذشته روزی نبوده که دفتر روزنامه و نشریه ای، سخنرانی یا گردهم‌آئی، یا تالار سینما یا سالن کنسرتی در معرض حمله‌ی باندهای چماقدار نبوده باشد و کسانی مورد ضرب و جرح افراد ناشناس قرار نگرفته باشند. (۸۹) این آخری‌ها کار به انفجار بمب در دفتر روزنامه‌ها هم کشیده شده و آشوب در برخی نماز جمعه‌ها و آتش زدن اتوبوس‌های برخی از "سخنرانان" (۹۰)

گروه‌های چماقدار که از سوی رسانه‌های آن دیار "گروه‌های فشار" خوانده می‌شوند، رفته رفته به چنان تشنجی در گستره جامعه دامن می‌زنند و چنان وحشتی در دل‌ها می‌اندازند که سرانجام واکنش آغاز می‌شود. بیشتر به صورت عریضه نویسی یا نامه سرگشاده به مسئولان مملکت نوشتن. یکی از ماهنامه‌ها هم پرونده‌ای در این زمینه می‌گشاید و می‌کوشد "از رازهای سرزمین" پرده بردارد. اما نه رازی می‌گشاید و نه راهی. همین نشریه است که خبر می‌دهد:

"با توجه به حاکمیت انحصاری جناح راست در قوه قضائیه و عدم رقبت این جناح در استفاده از ابزارهای قانونی تحت امر خود به منظور برخورد با گروه‌های مانند انصار حزب‌الله، تدریجاً مشاهده می‌شود جناح چپ نیز به منظور تجهیز خود جهت مقابله با این عدم توازن رو به سیاست قرینه‌سازی آورده است. در همین چهارچوب است که جناح چپ به عنوان اولین اقدام در شهر اصفهان که یکی از سیاسی‌ترین شهرهای ایران است و طی سالهای اخیر صحنه قدرت‌نمایی یک جانبه گروه انصار حزب‌الله در بروز برخوردهای خشن نسبت به مسائل این استان بوده، اقدام به ایجاد تشکل سیاسی تحت عنوان کانون همبستگی پیروان خط امام کرده است. . . (۹۱)

اما تنها قوه قضائیه نیست که در استفاده از "ابزارهای قانونی تحت امر خود به منظور برخورد" با گروه‌های چماقدار رقبتی نشان نمی‌دهد. رئیس جمهور هم رقبتی به این کار نشان نمی‌دهد. حتی وقتی دو تن از اعضای کابینه‌اش در روز روشن از چماقداران کتک می‌خورند، واکنشی جدی از سوی خاتمی دیده نمی‌شود. چه بسا به این دلیل که رویارویی با گروه‌های چماقدار و تلاش در جهت محدود کردن دامنه‌ی حرکت آنها، سیاست دولت خاتمی نبوده است. برعکس نشانهایی در دست است که این فرضیه را تقویت

می‌کند که افزایش چشمگیر عملیات وحشت‌پراکنی و مرگ‌آفرینی و گسترش فضای تنش و تشنج، سیاستی آگاهانه و حساب شده است و رویه دیگر طرح "توسعه سیاسی"شان. با پخش امواج وحشت‌پراکنی و مرگ‌آفرینی می‌توانند سلطه سیاسی‌شان را حفظ کنند، نگذارند وضعیت رو به وخامت رود و تجربه گورباچف و گشایش سیاسی در شوروی و کشورهای بلوک شرق پیشین تکرار شود و نظام فرو پاشد.

گوشه‌ای از آن طرح هم تنبیه و ادب کردن کسانی است که پا از گلیم خود فراتر می‌گذارند و خط قرمز را رد می‌کنند؛ برای آنکه دیگران درس عبرت بگیرند، از پیشروی و مانند و شیرازه کار از کف نرود. پس بر "وزارت اطلاعات و امنیت"شان است که کوشندگان و سرآمدان جامعه دگراندیشان و دگرخواهان را چهار چشمی ببینند، در اطراف آنها خوب تحقیق کنند و خط و ربط‌هایشان را درآورند؛ تدوین فهرست جامع و کامل سرشاخه‌ی پیکره‌ی دگراندیشان ایران، که باید به خاک افتاده شوند، اما بر دوش "اطلاعاتی"ها نیست. کار گروه‌های تحقیق وابسته به "مجمع رفع بحران" است که انگار جانشین "کمیته‌ی امور ویژه" شده و اینها به بحث و بررسی توصیه‌های محققان می‌نشینند و با توجه به مشخصه‌های هر مورد، مرتد و محدودالمدم را تعیین می‌کنند و اسامی آنها را به دست مقام‌های بالای وزارت اطلاعات‌شان می‌دهند. هر چند راه و روش کار این شبکه هنوز به دقت دانسته نیست، اما روشن است که وحشت‌آفرینان و مرگ‌آوران تاحدودی آزادی عمل و اختیار دارند؛ در تعیین تقدم "سوژه"ها، و مکان و زمان جنایت‌هاشان. (۹۲)

با آزادی عمل و اختیار همیشگی‌شان و با نیت افزایش بازدهی عملشان، اینبار، روش "قتلهای زنجیره‌ای" را بکار می‌برند و به سر وقت قربانیانشان می‌روند. به سر وقت مجید شریف که دشمن دیرینه "جمهوری اسلامی"شان است و سالهای سال علیه‌شان جنگیده و با اینکه سختی‌های تبعید را تاب نیاورده و به ایران بازگشته، از تک و تا نیافتاده و دوباره پر شور و شر شده است. به سر وقت پروانه و داریوش فروهر، رهبران "حزب ملت ایران" که برخلاف سایر سازمان‌های سیاسی نیمه قانونی داخل کشور، سنگ‌هایشان را با رژیم واکنداند و آشکارا خواستار برچیده شدن بساط جمهوری اسلامی‌اند. و به سر وقت محمد مختاری و محمد جعفر پوینده که از رادیکال‌های هیئت هفت نفره‌ای هستند که از سوی کانون نویسندگان به تدوین منشور کانون سرگرم‌اند؛ از مخالفان سازش و کرنش به جمهوری اسلامی.

به سبک و سیاق همیشگی‌شان، به نابودی "مرتد"ها بر می‌آیند و ناصبی‌ها. مجید شریف، محمد مختاری و محمد جعفر پوینده را در بیرون از خانه‌هایشان می‌کشند؛ به همان شکلی که زال‌زاده را کشتند و میرعلائی را. پروانه و داریوش فروهر را اما در خانه‌شان کشتند، با چاقو و شکنجه. درست

همان طوری که شاپور بختیار را کشتند و عبدالرحمان قاسملو را و کاظم سامی را. پروانه فروهر اما اولین زن سیاسی ست که باین ترتیب کشته‌اندش. اما اینبار وحشت پراکنی‌شان کارگر نمی‌افتد، جنایتشان در سیاهی شب گم نمی‌شود و صدائی در گلو فرو نمی‌شکند. صدا، صدا، صدا، صدای اعتراض از همه جا به گوش می‌رسد. حساب این صدا را نداشتند. گمان نمی‌گردند که وضع تا به این حد دگرگون شده باشد: روحیه‌ی مردم، حال و هوای جنبش دگراندیشان و دگرخواهان ایرانی در درون و بیرون از کشور، جایگاه جمهوری اسلامی در نزد افکار عمومی جهان و... و این چنین بود که صدائی که از این سوی و آن سوی بلند شد، چنان بانگی یافت که وحشت در دل وحشت‌آفرینان و مرگ‌آوران انداخت و آنها را به واپس‌نشینی‌هائی وا داشت. این آغاز مکافات است.

دی‌ماه ۱۳۷۷

- ۱- روزنامه "جمهوری اسلامی"، دوشنبه ۲ آذر ۱۳۷۷
- ۲- رویتر، یک‌شنبه ۲۲ نوامبر ۱۹۹۸ (اول آذر ۱۳۷۷) ساعت هفت و پنجاه و یک دقیقه به وقت شرق آمریکا
- ۳- روزنامه "همشهری"، دوشنبه ۲ آذر ۱۳۷۷
- ۴- گفتگوی نگارنده با آرش فروهر
- ۵- گفتگوی دکتر بهروز برومند با "رادیو ایران- لس‌آنجلس" ۲ آذر ۱۳۷۷
- ۶- هفته‌نامه کیهان (چاپ لندن)، شماره ۷۳۶، پنجشنبه ۱۶ آذر ۱۳۷۷
- ۷- روزنامه "همشهری"، سه‌شنبه ۳ آذر ۱۳۷۷
- ۸- رویتر، ۲ و ۵۲ دقیقه بامداد شرق آمریکا. ۲۵ نوامبر ۱۹۹۹
- ۹- پیشین.
- ۱۰- هفته‌نامه ایران تایمز، شماره ۱۴۱۲۰، جمعه ۱۳ آذر ۱۳۷۷
- ۱۱- هفته‌نامه کیهان (چاپ لندن) شماره ۷۳۵، ۱۲ آذر ۱۳۷۷
- ۱۲- هفته‌نامه ایران تایمز، شماره ۱۴۱۲۰، جمعه ۱۳ آذر ۱۳۷۷
- ۱۳- پیشین
- ۱۴- روزنامه "همشهری" پنجشنبه ۵ آذر ۱۳۷۷
- ۱۵- روزنامه ایران، یک‌شنبه ۸ آذر ۱۳۷۷
- ۱۶- روزنامه "همشهری"، ۵ آذر ۱۳۷۷
- ۱۷- هفته‌نامه آبان شماره ۵۳، شنبه ۷ آذر ۱۳۷۷
- ۱۸- نامه به "ریاست محترم رئیس‌جمهور، جناب حجه الاسلام خاتمی" به امضای احمد بشیری، سیمین بهبهانی، محمد جعفر پوینده، فرج تیممی، هوشنگ حسامی، محمد حقوقی، محمد خلیلی، روشنگ داریوش، علی‌اشرف درویشیان، فرشته ساری، عمران صلاحی، فرزانه طاهری، شیرین عبادی، سیروس علی‌نژاد، کاظم کردوانی، منصور کوشان، هوشنگ گلشیری، فیروز گوران و کاوه گوهرین.
- ۱۹- روزنامه "همشهری"، پنجشنبه ۱۹ آذر ۱۳۷۷
- ۲۰- اطلاعاتیه مطبوعاتی "عفو بین‌الملل" شماره ردیف MDE 1312519, ۱۱ دسامبر ۱۹۹۸
- ۲۱- روزنامه "همشهری" شنبه ۲۱ آذر ۱۳۷۷
- ۲۲- پیشین
- ۲۳- پیشین و نیز "کیهان (چاپ لندن)"، شماره ۷۳۷، پنجشنبه ۲۶ آذر ۱۳۷۷
- ۲۴- روزنامه "همشهری"، ۲۲ آذر ۱۳۷۷
- ۲۵- "خطاب به مردم ایران" را رنگین‌کمانی از نویسندگان و پژوهندگان

دگراندیش داخل کشور امضاء می‌کنند. از احمد شاملو گرفته که در موضع سازش‌ناپذیری با حاکمیت مانده است تا هوشنگ گلشیری؛ تا چنگیز پهلوان که با جناح‌هایی از حاکمیت در رابطه است.

۲۶- پیشین

۲۷- روزنامه "همشهری"، دوشنبه ۲۲ آذر ۱۳۷۷

۲۸- روزنامه "جمهوری اسلامی" دوشنبه ۲۳ آذر ۱۳۷۷

۲۹- می‌گویند که نویسندگان غیرمذهبی ایران مخفی شده‌اند؛ رویتر، دوشنبه ۱۴ دسامبر ۱۹۹۸، جان‌اتان لیونز

۳۰- اطلاعیه کانون نویسندگان ایران (در تبعید) به مناسبت راه‌پیمایی اعتراضی در برابر دادگاه لاهه ۱۷/۱۲/۱۹۹۸

۳۱- روزنامه "جمهوری اسلامی". دوشنبه ۲ آذر ۱۳۷۷

۳۲- نگاه کنید به "حکایت حقوق بشر در ایران" به روایت "ملل متحد"، همین نگارنده، آغازی نو شماره ۸، پائیز ۱۳۷۰، ص ۶ تا ۴۷

۳۳- نگاه کنید به "جریان سوم و نظریه تعادل ویرانگر"، ماهنامه صبح، شماره ۸۴، مرداد ۱۳۷۰

۳۴- روزنامه "جمهوری اسلامی"، سه‌شنبه ۳ آذر ۱۳۷۷

۳۵- پیشین

۳۶- روزنامه "همشهری"، چهارشنبه ۴ آذر ۱۳۷۷

۳۷- ایران اعلام می‌دارد که کشندگان رهبران کهنه‌کار را به مجازات می‌رساند. رویتر، ۲۵ نوامبر ۱۹۹۸ و نیز نیویورک تایمز، ۱۵ دسامبر ۱۹۹۸

۳۸- روزنامه "جمهوری اسلامی"، یک‌شنبه ۸ آذر ۱۳۷۷، "هسته اصلی توطئه"

۳۹- روزنامه "همشهری"، ۷ آذر ۱۳۷۷

۴۰- روزنامه "همشهری"، ۱۱ آذر ۱۳۷۷

۴۱- پیشین

۴۲- نگاه کنید به "مرحله‌ها و شکل‌های مختلف دستگیری (۱۳۵۷-۷۰)"،

محمدرضا همایون، ص ۲۴ تا ۴۵، کتاب زندان به ویراستاری ناصر مهاجر

۴۳- به عنوان نمونه نگاه کنید به سرمقاله واشنگتن پست روز ۱۲ دسامبر ۱۹۹۸

۴۴- ایالات متحده کشتار نویسندگان ایران را محکوم می‌کند، آسوشیتدپرس.

دوشنبه ۱۴ دسامبر ۱۹۹۸

۴۵- روزنامه "جمهوری اسلامی"، ۲۴ آذر ۱۳۷۷

۴۶- روزنامه "جمهوری اسلامی"، ۲۵ آذر ۱۳۷۷. نیز نگاه کنید به روزنامه

خرداد، ۶ دی ۱۳۷۷

۴۷- روزنامه "جمهوری اسلامی"، ۲۶ آذر ۱۳۷۷، سخنرانی وزیر تعاون

مرتضی حاجی، در مرکز مشارکت امور زنان

- ۴۸- روزنامه "همشهری" ۲۶ آذر ۱۳۷۷
- ۴۹- روزنامه "همشهری" ۱۱ آذر ۱۳۷۷
- ۵۰- روزنامه "همشهری" ۲۶ دی ۱۳۷۷
- ۵۱- روزنامه "همشهری" ۲۲ آذر ۱۳۷۷
- ۵۲- برای بررسی دقیق‌تر موضوع نگاه کنید به "پیروزی خاتمی، پیروزی مردم" نشریه "آرش" شماره ۶۲، و نیز در "آزادی"، شماره ۱۵، زمستان ۱۳۷۷
- ۵۳- نگاه کنید به "خط امام و شرایط کنونی جامعه" در هفته‌نامه "عصرما" شماره ۸۲، ۱۴ آبان ۱۳۷۶
- ۵۴- روزنامه "همشهری"، ۲۵ آذر ۱۳۷۷، بیانیه "جبهه مشارکت ایران اسلامی" درباره‌ی حوادث اخیر
- ۵۵- روزنامه "توس"، نگاه کنید به هفته‌نامه "کیمیا (چاپ لندن)"، شماره ۷۲۴، پنجشنبه ۲۶ شهریور ۱۳۷۷
- ۵۶- روزنامه "همشهری"، ۲۴ آذر ۱۳۷۷
- ۵۷- روزنامه "جمهوری اسلامی"، ۲۶ آذر ۱۳۷۷
- ۵۸- پیشین
- ۵۹- روزنامه "جمهوری اسلامی"، ۲۶ آذر ۱۳۷۷
- ۶۰- روزنامه "جمهوری اسلامی"، اول دی ۱۳۷۷
- ۶۱- روزنامه "همشهری"، ۲۳ آذر ۱۳۷۷
- ۶۲- روزنامه "جمهوری اسلامی"، ۶ دی‌ماه ۱۳۷۷
- ۶۳- "اطلاعیه دفتر آقای بنی‌صدر پیرامون سازماندهی ترور و آمران و مأموران ترورها"، ۱۴ دی‌ماه ۱۳۷۷، برابر با ۳ ژانویه ۱۹۹۹
- ۶۴- روزنامه "فرانکفورتر روزنشتار"، ۴ شنبه ۶ ژانویه ۱۹۹۹
- ۶۵- روزنامه "همشهری"، ۲۰ دی‌ماه ۱۳۷۷
- ۶۶- رویتزر. ۶ ژانویه ۱۹۹۹. "ایالات متحده، بازداشت متهمین به قتل را خوش آمد می‌گوید".
- ۶۷- رویتزر. ۶ ژانویه ۱۹۹۹. "اصلاح‌طلبان خواستار دگرگونی نیروهای امنیتی شده‌اند". جاناناتان لیونر
- ۶۸- پیشین
- ۶۹- روزنامه "همشهری" ۲۱ دی‌ماه ۱۳۷۷؛ تأملاتی در قتل‌ها و رخدادهای غم‌انگیز اخیر.
- ۷۰- روزنامه "همشهری" ۱۷ دی‌ماه ۱۳۷۷؛ جمعی از نمایندگان مجلس خواستار تحقیق و تفحص پیرامون قتل‌های اخیر شدند
- ۷۱- روزنامه "همشهری" ۲۲ دی‌ماه ۱۳۷۷؛ بیانیه جبهه مشارکت ایران اسلامی درباره قتل‌های اخیر
- ۷۲- روزنامه "همشهری" ۱۷ دی‌ماه ۱۳۷۷

- ۷۳- روزنامه "سلام"، ۱۵ دی ماه ۱۳۷۷
- ۷۴- روزنامه "اطلاعات"، ۱۸ دی ماه ۱۳۷۷
- ۷۵- ایرنا، ۲۲ دی ماه ۱۳۷۷
- ۷۶- روزنامه "کیهان"، ۲۱ دی ماه ۱۳۷۷
- ۷۷- روزنامه "همشهری"، ۲۶ دی ماه ۱۳۷۷
- ۷۸- پیشین
- ۷۹- پیشین
- ۸۰- روزنامه "همشهری"، ۲۴ دی ماه ۱۳۷۷
- ۸۱- پیشین
- ۸۲- روزنامه "کیهان" ۲۳ دی ماه ۱۳۷۷
- ۸۳- روزنامه "اطلاعات" ۲۶ دی ماه ۱۳۷۷
- ۸۴- روزنامه "جمهوری اسلامی"، ۲۱ دی ماه ۱۳۷۷
- ۸۵- روزنامه "همشهری"، ۲۷ دی ماه ۱۳۷۷
- ۸۶- روزنامه "کیهان"، ۲۹ دی ماه ۱۳۷۷
- ۸۷- ایرنا، ۳۰ دی ۱۳۷۷